روش‌شناسی معصومان علیهم‌السلام در تفسیر لغوی قرآن کریم

دکتر محمد علی مهدوی راد *

فهیمه حسینی کوهی **

چکیده

فهم هر کلامی در درجه اول منوط به فهم لغات و ترکیبات آن است و کلام خدای رحمان ـ که از طریق وحی بر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما رسیده ـ نیز از این قاعده مستثنا نیست. این موضوع، در باره قرآن از جایگاه والاتری برخوردار است؛ زیرا که دانستن معانی مفردات قرآن کریم یکی از ابزارهای لازم برای دانستن معنای آیات وحی الهی است و آگاهی درست و دقیق از معانی الفاظ کلام حق، یکی از شروط لازم و ضروری برای مفسر قرآن محسوب می‌شود که در نتیجه آن می‌تواند از کج‌فهمی و بدفهمی مراد خدای تعالی در امان بماند. حضرات معصوم علیهم‌السلام به عنوان کسانی که مبین و مفسر اصلی قرآن کریم و آشنا به لایه‌های درونی آن‌اند، به تناسب موقعیت و شرایط فرهنگی و اجتماعی به تفسیر آیات پرداخته‌اند. نوعی از این روایات، شرح واژگان قرآن کریم است که به روش‌های گوناگون (بیان وجه تسمیه، ذکر فروق اللغات، بیان ترادف، تبیین اصطلاحات، وجوه و نظایر، تبیین بیانی، ادبی، توسعه معنا، بیان معنا با استفاده از فهم عرفی مردم...) صورت گرفته است.

آنچه که در این مقاله به آن پرداخته شده است، شیوه و روش معصومان در تفسیر یک واژه است و مراد ما از تفسیر لغت این است: هر آنچه که از یک واژه قرآن صحبت می‌کند، تفسیر آن واژه است.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، معصومان، تفسیر لغوی.

درآمد

اهمیت کشف معنای واژگان قرآن از آن حیث مهم است که اولین گام برای فهم مراد خدای تعالی از تک تک آیات قرآن است. پرداختن به این مهم از گذشته دور مورد توجه مفسران و لغویون بوده

* دانشیار دانشگاه تهران.

** کارشناس ارشد تفسیر اثری دانشگاه قرآن و حدیث.

است و در اکثر تفاسیر دیده می‌شود که بخشی را به واژه شناسی آیات اختصاص داده‌اند، اما کمتر دیده شده که مفسران به واژگان قرآن از دیدگاه ائمه معصوم﷩ پرداخته باشند. در این مقاله به روش‌شناسی معصومان در تفسیر واژگان قران پرداخته‌ایم. ائمه معصوم﷩ برای تبیین معنای یک واژه قرآن از شیوه‌های گوناگون استفاده کردند تا معنای واژه را به مخاطب بشناسانند و در سایه آن، فهم کلام الهی میسر شود و آیه معنای مورد نظر را به خود بگیرد. در زیر به شیوه‌های بیان معنای واژه را ذکر می‌کنیم:

بیان تفسیری و ظاهری

معصومان در تفسیر ظاهری یا (توضیح واژگانی) از شیوه‌های زیر استفاده کرده‌اند که به توضیح هر یک از آنها می‌پردازیم:

ـ استفاده از فهم اهل زبان،

ـ تبیین واژگان فروق اللغه،

ـ تبیین اصطلاحات،

ـ شرح جملات و کلمات،

ـ تبیین واژه با استفاده از واژه متضاد آن،

ـ بیان وجه تسمیه واژگان،

ـ تفسیر واژه به قرآن (استناد به قرآن)،

ـ تفسیر واژه به سنت (استناد به حدیث)،

ـ به کار گیری سیاق در تبیین معنا،

ـ تبیین قرائت صحیح.

۱. شرح واژگان قرآن بر اساس فهم اهل زبان

گونه‌ای از روایات رسیده، در شرح واژگان و معانی لغوی کلمات است. تفسیر لغوی و لفظی قرآن و به طور خاص، تفسیر غرایب قرآن از زمان پیامبر مورد توجه بوده است. صحابیان به هر واژه‌ای که برمی‌خوردند، اگر آن واژه ناآشنا به نظر می‌رسید، به حضرت مراجعه می‌کردند و یا به دیوان اشعار و یا به استعمال آن در میان اهل بادیه می‌رفتند؛ نمونه این مراجعات را در کتاب مسائل نافع بن ازرق[۱] می‌توان دید.

۱. نافع بن ازرق از نام آوران سده اول هجری است که توانست با نظریاتش رئیس فرقه‌ای از فرق اسلامی گردد. ابن حزم در کتاب *جمهرة انساب العرب* (ص۳۱۱) نام کامل او را این طور بیان می‌کند: نافع بن ازرق بن قیس ←

این شیوه تبیین واژگان، تفسیر قرآن نیست، اما مقدمه‌ای برای فهم و کشف پیام الهی را تشکیل می‌دهد. ائمه علیهم السلام گاهی بر اساس ادبیات و فرهنگ عرب و فهم اهل زبان به واکاوی واژه می‌پرداختند؛ مانند لغات صمد، نسیان، یصدون، ید، نسخ، و فاطر... در زیر چندین نمونه از این نوع تفسیر آورده شده است:

۱. محمد بن مسلم نقل می‌کند، از امام باقر سؤال کردم: مراد از ید، در آیه ﴿**قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ**﴾ (ص/۷۵) چیست؟ فرمودند: ید در کلام عرب در معنای قوت و نعمت استعمال شده است؛ در قرآن نیز می‌فرماید: ﴿**وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ**﴾ (ص/۱۷) و ﴿**وَالسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ**﴾ (ذاریات/۴۷) و در آیه ﴿**...وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ**﴾ (مجادله/۲۲) در معنای قواهم، یعنی به آنها نیرو داده است، به کار رفته است و وقتی گفته می‌شود لفلان عندی ید بیضاء، ید به معنای نعمت است (*معانی الاخبار*، ص۱۶).

۲. مثال دیگر، لفظ صدود در آیه ﴿**...إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ**﴾ (زخرف/۵۷) است که در روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده است: **الصدود فی العربیة الضحک**؛ یعنی صدود در زبان عرب به معنای خنده است (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۸۷۸).

۳. نمونه بارز دیگر از واژه‌شناسی بر اساس فهم اهل زبان، واژه صمد است که روایات متعددی در کتب روایی، ذیل این آیه وجود دارد. در یکی از این روایات آمده است: داوود بن قاسم جعفری می‌گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم که قربانتان گردم! منظور از واژه صمد چیست؟ ایشان فرمودند «**السید المصمود الیه فی القلیل و الکثیر**»؛ یعنی همان بزرگی که در کارهای بزرگ و کوچک به

بن نهار بن انسان بن انسان بن اسد بن صبرة بن ذهل بن دول بن حنیفة بکری وائلی که اهل بصره بود و در این شهر بزرگ شد. نافع بن ازرق در سال ۶۵ هجری به دنیا آمد و بعد از گذراندن دوره کودکی به یادگیری علوم دینی پرداخت و از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده نمود. او نخستین کسی بود که با ابداع برخی آرای خاص باعث تفرقه و انشعاب در میان خوارج گردید. او در علم لغت تبحر خاصی داشت و سؤالات زیادی در این باب از ابن عباس پرسیده است. شاید گسترده‌ترین اثری که از ابن عباس در مهارت وی در شناخت لغت و اشعار عرب بر جای مانده است، مجموعه مسائلی باشد که نافع بن ازرق خارجی از ابن عباس پرسیده است. وی نزد ابن عباس آمد و از او سؤالاتی (نه در پی دانایی که از روی لج بازی و عناد) پرسید. او زبان عربی را نیک می‌دانست و رییس و دانای قوم خود بود و برای مطرح ساختن مذهب خود تلاش می‌کرد تا شاید بر مثل ابن عباس چیره گردد.

این ماجرا را سیوطی در *الاتقان* آورده است. سؤالات او شیوه ابن عباس را در تفسیر قرآن روشن می‌سازد و مهارت ادبی والای وی را گواهی می‌دهد. درباره مسائل نافع بن ازرق می‌توان با مراجعه به کتب *اعجاز بیانی قرآن* عایشه بنت الشاطئ، *الوقف* ابن انباری، *المعجم الکبیر* طبرانی، *شواهد القرآن* ابی تراب ظاهری اطلاعات بیشتری به دست آورد.

او مراجعه می‌شود. البته ناگفته نماند در معنای این واژه روایات دیگری نیز آمده که صمد را به شیء پر ـ که خالی از جوف است ـ معنا کرده است.

۴. نمونه دیگر، واژه نسیان در آیه ﴿...**فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَاء يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُواْ بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ**﴾ (اعراف/۵۱) است. در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: ﴿**فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَاء يَوْمِهِمْ هَذَا**﴾، **أي: نترکهم، كما تركوا الاستعداد للقاء يومهم هذا**؛ که نسیان را به ترک و رها کردن معنا کرده است. و از امام علی علیه السلام روایت شده: وقتی عرب می‌گوید **قد نسينا فلان فلا يذكرنا، أي: أنّه لا يأمر لهم بخير و لا يذكرهم به**. همچنین در روایات دیگری از آن حضرت آمده است: ﴿**فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَاء يَوْمِهِمْ هَذَا**﴾، **قال: «يعني بالنسيان أنه لم يثبهم كما يثيب أولياءه الذين كانوا في دار الدنيا مطيعين ذاكرين حين آمنوا به و برسوله و خافوه بالغيب»**.

نمونه‌های دیگر این دسته از روایت را می‌توان ذیل آیاتی که در پاورقی ذکر کرده‌ایم، مشاهده کرد.[۱]

۲. شرح واژگان فروق اللغه

فروق اللغه یکی از گرایش‌های دیرین واژه‌شناسی است. در این دانش تفاوت ظریف میان واژگان به ظاهر مترداف ـ که شاید عده‌ای قایل به ترادف میان آنها باشند ـ بیان می‌شود. البته شاید بتوان گفت یکی از عواملی که باعث شد عده‌ای قایل به فروق اللغات شوند، افراط و زیاده‌روی در مترداف نشان دادن کلمات بود. نخستین لغت شناسی که منکر بحث ترداف در لغات بود، محمد بن زیاد اعرابی، معروف به ابن الاعرابی است. او می‌نویسد:

> در هر یک از دو واژه‌ای که عرب آنها را بر یک معنا اطلاق می‌کند، معنایی نهفته است که در دیگری وجود ندارد؛ گاه ما این معنای خاص را می‌شناسیم و از آن خبر می‌دهیم و گاه نیز بر ما پوشیده و نامعلوم است، اما نمی‌گوییم که عرب نیز نسبت به آن معنای خاص ناآگاه بوده است (*الاضداد*، ص۷).

بعد از ابن الاعرابی، لغویون و زبان شناسان دیگری، مانند ابن الانباری صاحب *الاضداد*، ابن فارس، ابو هلال عسکری و... به پیروی از او پدیده ترادف در لغت را منکر شدند.

ابو هلال در این زمینه می‌گوید:

> در یک زبان، هرگاه دو اسم در باره یک معنا به کار روند، باید گفت که هر یک معنایی را اقتضا می‌کند که با دیگری متفاوت است؛ و گرنه کلمه دوم زاید بوده و به آن نیازی نخواهد بود (*معجم الفروق اللغوية الحاوی*، ص۱۱).

---

۱. قلم/۱: *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۴۵۴، ح۶، واژه استنساخ؛ نجم/۸: همان، ج۵، ص۱۹۷، ح۳۰، واژه تدلی.

معصومان ﷺ از این شیوه (بیان تفاوت میان واژگان) در تبیین معنا استفاده کرده‌اند که در زیر به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. دو کلمه فقیر و مسکین معنایی نزدیک به هم دارند، اما چون در قرآن با هم آمده است، این پرسش مطرح است که تفاوت میان این دو کلمه چیست؟ در آیه ﴿**إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ**﴾ (توبه/۶۰) از امام صادق ؑ روایت شده است: «فقیر کسی است که به مردم اظهار نیاز نمی‌کند و مسکین کسی است که حالش از فقیر سخت‌تر و بدتر است». ذکر این ظرایف و تفاوت‌ها هم جنبه تفسیری دارد تا روشن شود در قرآن ترادف به کار نرفته است و هم جنبه فقهی وجود دارد که اگر امر دایر میان فقیر و مسکین شد، باید نوعی ترتب در پرداخت زکات رعایت شود.[1]

۲. نمونه دیگر، دو واژه شحیح و بخیل است که در روایتی از امام صادق ؑ بیان شده است: «شحیح کسی است که از دادن زکات واجب خودداری می‌کند». شح بر بخل همراه حرص اطلاق می‌شود. روایات درباره شحیح و بخیل زیاد است که در پاورقی به آن اشاره می‌کنیم.[2]

۳. واژه دیگر خشیت و خوف است که میان این دو تفاوت ظریفی وجود دارد در روایتی از امام صادق ؑ ذیل آیه ﴿**إِنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ إِنَّ اللهَ عَزيزٌ غَفُورٌ**﴾ (فاطر/۲۸) آمده است: خشیت به معنای شدت خوف است؛ یعنی درجه‌ای از خوف بالاتر است:

> **إن من العبادة شدة الخوف من الله ـ عز و جل ـ، يقول الله ـ عز و جل ـ: «إِنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماء...»** (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۵۴۴).

با مراجعه و دقت در نوشته‌های اهل لغت می‌توان بین آن دو فرق گذاشت؛ خشیت بالاتر از خوف است، بلکه شدیدترین خوف را خشیت گویند؛ زیرا کلمه خشیت از (شجرة خشية) گرفته شده که به معنای چوب و درخت خشک است، ولی خوف از (ناقه خوفاء) گرفته شده، یعنی بشری

---

۱. «روایات امام صادق در تفسیر قرآن بر اساس مسند امام صادق ؑ».

۲. ۱. قال لی أبو عبد الله ؑ: أ تدری من الشّحیح؟ فقلت: هو البخیل. فقال: الشّحّ، أشدّ من البخل، إنّ البخیل یبخل بما في یده، و الشّحیح یشحّ بما في أیدي النّاس و علی ما في یدیه حتّی لا یری في أیدي النّاس شیئا إلّا تمنّی أن یکون له بالحلّ و الحرام، و لا یقنع بما رزقه الله- عزّ و جلّ-؛ ۲. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ؑ قَالَ: الْبَخِيلُ مَنْ بَخِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْه؛ بخیل کسی است که از دادن هر آنچه که خدا بر او واجب کرده است، خودداری کند؛ ۳. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَيْسَ بِالْبَخِيلِ الَّذِي يُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ فِي مَالِهِ وَ يُعْطِي الْبَائِنَةَ فِي قَوْمِه؛ کسی که زکات واجب مالش را می‌پردازد و آشکارا در بین قومش بخشش می‌کند، بخیل نیست. روایات دیگری وجود دارد که مفهوم بخل و بخیل را توسعه داده است؛ به عنوان مثال، حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: بخیل کسی است که وقتی نام من نزدش برده می‌شود، از فرستادن صلوات بر من خودداری می‌کند. یا امام حسن ؑ می‌فرماید: بخیل کسی است که به سلام کردن و سلام دادن بخل ورزد.

که مرض و نقصی در او وجود داشته، ولی فوت نشده است. بر این اساس است که خشیت مختص باری تعالی است. خدای متعال فرمود: ﴿**و یخشون ربّهم و یخافون سوء الحساب**﴾ (رعد/۲۱). نیز گفته شده، که خشیت به خاطر بزرگی مخشی است؛ اگر چه خاشی نیز بزرگ باشد، ولی خوف از ضعف خایف سرچشمه می‌گیرد؛ اگر چه مخوف امر کوچک و سبکی باشد.

و نیز می‌توان گفت خشیت معنایی شبیه اشفاق دارد و به ترسی که از روی معرفت و شناخت باشد گفته می‌شود. ترسی که از روی شناخت و معرفت نباشد، خوف است. بر همین اساس فرمود: «**انّما یخشی اللهَ من عباده العلماءُ**».

تفاوت میان واژگان سائل و بائس، قانع و معتر و نیز ذکر شده است. در روایتی ذیل آیه «وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقیرَ» (حج/۲۸)، تفاوت میان این واژگان بیان شده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

> **«القانع» الّذی یقنع بما أعطیته. و «المعترّ» الّذی یعتریك. «و السّائل» الّذی یسألك فی یدیه. و «البائس» هو الفقیر** (*کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج۹، ص۹۷).

۳. تبیین اصطلاحات

نمونه دیگری از روایات لغوی در تبیین مفاد کلام است. ائمه در این دسته از روایات، در مقام بیان لغت نیستند، بلکه کلمه را شرح می‌دهند:

۱. مثلاً در آیه ﴿**وَ یا قَوْمِ إِنّي أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ**﴾ (غافر/۳۲) معنای کلمه روز ندا دادن مردم است، اما حضرت شرح بیشتری ارائه می‌دهد و می‌فرمایند:

> **یوم ینادی أهل النار أهل الجنة: أَنْ أَفِیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللهُ** (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۷۵۱).[۱]

حضرت، علاوه بر واکاوی واژه عینیت روز قیامت، ویژگی‌های آن را نیز بیان می‌کند.

۲. مثال دیگر، حضرت صادق علیه‌السلام در باره آیه ﴿**یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ یَوْمُ التَّغابُن...**﴾ (تغابن/۹) می‌فرمایند:

> **و یوم التغابن: یوم یغبن أهل الجنة أهل النار** (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۷۵۱).

۳. یوم التلاق: عن أبی عبد الله علیه‌السلام قال:

> **یوم التلاق یوم یلتقی أهل السماء و أهل الأرض** (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۷۵۴).[۲]

۴. یوم الحسره: «**یوم الحسرة یوم یؤنی بالموت فیذبح**» (همان).

---

۱. روزی که اهل جهنم بهشتیان را ندا دهند که از آنچه که خدا به شما روزی داده، به ما هم بدهید.

۲. روزی که اهل زمین و آسمان همدیگر را ملاقات می‌کنند.

۴. تبیین واژه با به کاربردن واژه متضاد آن

یکی از روش‌های معصومان علیهم‌السلام در تبیین معنای واژگان، به کار بردن واژه متضاد آن واژه است تا معنا روشن‌تر شود. مثالی که در زیر بیان شده، مراد ما را روشن‌تر بیان می‌کند.

در آیه ﴿أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً﴾ (نازعات/۱۱) علی بن ابی طالب در خطبه غراء *نهج البلاغه* می‌فرماید: «**و العظام نخرة بعد قوتها**». آن حضرت نخره را در مقابل قوت به کار برده است. می‌دانیم که نخره از ریشه «ن خ ر» به معنای پوسیده و متلاشی شدن است. گفته می‌شود: «نخر العظم، ینخر، نخراً». و اسم فاعل آن، هم ناخر می‌آید و هم نخر. در واقع، می‌توان گفت در اصل، به معنای چیز پوسیده و توخالی است که وقتی در آن باد می‌وزد، صدا می‌کند. سپس به هر چیز پوسیده اطلاق پیدا کرده است. در کلام حضرت آمده استخوان‌ها بعد از قوت داشتن، پوسیده شده یا قوت خود را از دست می‌دهند.

۵. بیان وجه تسمیه واژگان

یکی از زیباترین و شیرین‌ترین روش‌های بیان معنا توسط معصومان علیهم‌السلام بیان وجه تسمیه لغت به آن اسم است. وجه تسمیه، یعنی چرایی و علت نامیدن آن واژه به آن اسم. معصومان علیهم‌السلام وجه تسمیه بسیاری از واژگان را درکلام خود بیان کردند که ما فقط به چند نمونه اشاره خواهیم کرد:

۱. به عنوان مثال، از امام صادق علیه‌السلام سؤال شد: چرا به انسان، انسان می‌گویند؟ حضرتش فرمودند: چون انسان موجودی فراموشکار است و به این آیه اشاره فرمودند (*نور الثقلین*، ج۳، ص۴۰۰): ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ﴾ (طه/۱۱۵). البته از دیرباز میان لغویون بر سر ریشه لغوی این واژه اختلاف نظر وجود داشته است. با وجود این که همه معتقدند نون آخر واژه نون زاید است، بصری‌ها انسان را از واژه أنس، بر وزن فِعلان گرفته‌اند؛ ولی کوفی‌ها آن را مشتق از واژه نَسیان گرفته‌اند که همزه آن زاید است و وزن آن افعان است که اصل آن، إنسَیان بر وزن افعلان؛ چون کلمه در هنگام تصغیر به اصل خودش باز می‌گردد و مصغر آن أُنَیسِیان است (*المصباح المنیر*، ج۲، ص۲۶). حال اگر از ریشه انس گرفته شده باشد، به معنای إنس: الإنس، جماعة الناس؛ به اجتماع مردم گویند (*العین*، ج ۷، ص۳۰۸).

> **سمّي بذلك، لأنه خلق خلقة لا قوام له إلا بإنس بعضهم ببعض** (*المفردات فی غریب القرآن*، ج۱، ص۹۴).[۱]

با توجه به کلام امام، واژه از نسی گرفته شده؛ چون عهد خود را از یاد برده است.

۱. از این جهت به انسان انسان گویند، چون با هم انس می‌گیرند.

۲. از حضرت رسولﷺ در باره واژه جنة پرسیده شد، ایشان فرمودند: بهشت را از این جهت جنة گویند که «**لِأَنَّهَا جَنِينَةٌ خِيَرَةٌ نَقِيَّةٌ وَ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مَرْضِيَّة**» (*علل الشرایع*، ج۲، ص۴۷۲).[۱] واژه جنه از ریشه جنن گرفته شده و آن طوری که ابن فارس نوشته، دارای یک کاربرد معنایی است که دلالت بر پوشش و ستر و پوشاندن دارد (*ترتیب مقاییس اللغة*، ص۱۹۵). و جنه در اصل به معنای باغ دارای درخت است؛ از این حیث که توسط برگ درختان پوشیده شده است یا به عبارتی گیاهان آن را پوشانده‌اند، جنه گفته می‌شود. همچنین گفته شده جنه به معنای درخت نخل بزرگ هم نزد عرب به کار می‌رود (*المصباح المنیر*، ذیل جنن)

در روایت دیگری وجه تسمیه واژگان قیامت، آخرت، دنیا، یعقوب، نوح، ام القری، محمد، احمد، بشیر، نذیر، نساء، لیل و... بیان شده است.

۶. تبیین معنای واژه با آیات قرآن

در بسیاری از مواقع، وقتی از معنای کلمه‌ای پرسیده می‌شد، معصومانﷺ آن واژه را با آیات دیگر قرآن معنا می‌کردند. در این خصوص مثال‌های زیادی وجود دارد؛ از جمله وهب بن وهب قریشی از امام صادقؑ نقل می‌کند که آن حضرت به نقل از اجداد خود فرمودند که اهالی بصره به حضرت سیدالشهداء نامه نوشتند و در آن از معنای واژه «صمد» پرسیدند، حضرت در جواب نامه مردم بصره پاسخ دادند:

> **إن الله ـ سبحانه و تعالی ـ قد فسر الصمد، فقال: اللهُ أَحَدٌ، اللهُ الصَّمَدُ، ثم فسره فقال: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، لَمْ يَلِدْ لم يخرج منه شيء كثيف كالولد** (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۸۰۴؛ *التوحید*، ص۹۱).

۲. در باره واژه هلوع در آیه ﴿**إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا**﴾ (معارج/۱۹) پرسیده شد که به چه معناست. ابن عباس به این صورت معنا کردند:

> **أی إذا مَسَّهُ الشَّرُّ كان جَزُوعاً وَ إذا مَسَّهُ الْخَيْرُ كان مَنُوعاً فهو الهلوع** (*الدرالمنثور*، ج۶، ص۲۶۵).[۲]

در بعضی از مواقع، وقتی از معنای واژه‌ای سؤال می‌شد، حضرت معنایی را ذکر می‌کردند و برای قول خود، مستندی از قرآن بیان می‌کردند؛ به عبارتی تفسیر واژه طبق دیگر موارد استعمال متکلم از همان واژه («تبیین و گونه شناسی واژگان دینی در روایات»)؛ یعنی در معناشناسی یک واژه از

---

۱. زیرا مستور و پنهان از مخلوقات است و نیز پسندیده و پاکیزه بوده و نزد خدا ذکرش و یادش مطلوب و مرضی است.

۲. هلوع یعنی وقتی زیانی به او می‌رسد جزع و ناله می‌کند و زمانی که خیری به او می‌رسد از دادنش امتناع می‌کند این یعنی هلوع.

دیگر استعمالات آن واژه نزد متکلم استفاده می‌شود که در اصطلاح قرآنی به آن تفسیر قرآن به قرآن می‌گویند که در روایات معصومین علیهم‌السلام مورد توجه واقع شده است و به نظر علامه طباطبایی اساس تفسیر قرآن نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت علیهم‌السلام همان تفسیر قرآن به قرآن است.

در این خصوص، مثال‌های متعددی در تفاسیر شیعه و سنی وجود دارد؛ مثلاً امام حسن مجتبی علیه‌السلام در تفسیر آیه ﴿وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ﴾ (بروج/۳) می‌فرمایند که مرا از شاهد رسول خدا و مراد از مشهود روز قیامت است؛ چرا که قرآن در باره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ (فتح/۸).[۱] و در وصف قیامت می‌گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ﴾ (هود/۱۰۳).[۲]

۷. تبیین معنا با استناد به حدیث

یکی دیگر از شیوه‌های معصومان در تبیین واژگان قرآن کریم بهره گیری از کلمات گهربار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سایر معصومان علیهم‌السلام است. ائمه گاهی با ذکر سلسله سند و گاهی بدون ذکر نام از سایر معصومین نقل روایت می‌کردند؛ به عنوان مثال، در روایتی آمده که امام صادق، از پدرش، از جدش، از حضرت رسول علیهم‌السلام نقل کرده است که نور حضرت زهرا علیهاالسلام قبل از نور آسمان و زمین آفریده شده است و این نور در آسمان، منصوره و در زمین، فاطمه نام دارد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرضه داشت: ای حبیب من، ای جبرئیل، چرا در آسمان منصوره و در زمین فاطمه نام دارد؟ جبرئیل عرضه داشت: به خاطر این که شیعیانش از آتش دور نگه داشته شدند و در آسمان منصوره است، به خاطر این قول خداوند: ﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ﴾.

در روایت دیگری امام صادق، از پدر بزرگوارش علیهماالسلام ذیل آیه ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ نقل می‌کند که ائمه در کتاب خدا دو نوع هستند: امام عدل و امام جور (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۴۰۳).[۳]

در روایتی دیگر، از حضرت عبد العظیم حسنی، از امام جواد علیه‌السلام و ایشان، از امام صادق علیه‌السلام مصادیق گناهان کبیره را برشمردند و در میان کلام، بعد از ذکر مصداقی مبنی بر این که ترک عمدی نماز یا فریضه‌ای از فرایض، از مصادیق گناهان کبیره است، به این سخن رسول الله «من

۱. [ای پیامبر،] ما تو را [به سِمَتِ] گواه و بشارتگر و هشداردهنده‌ای فرستادیم.

۲. قطعاً در این [یادآوری‌ها] برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد عبرتی است. آن [روز] روزی است که مردم را برای آن گرد می‌آورند، و آن [روز] روزی است که [جملگی در آن] حاضر می‌شوند.

۳. قال الله: «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا» لا بأمر الناس، يقدمون أمر الله قبل أمرهم، و حكم الله قبل حكمهم، قال: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» يقدمون أمرهم قبل أمر الله، و حكمهم قبل حكم الله، و يأخذون بأهوائهم خلافاً لما في كتاب الله.

ترك الصلوة متعمداً فقد بریء من ذمة الله و ذمة رسوله ﷺ استناد کرده‌اند. همچنین، در حدیثی با این سند: مُوسى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَنَةَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي، عن أَبِيهِ، عن جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عن أَبِيهِ، عن آبَائِهِ، عن عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام فِي قَوْلِ اللهِ ـ عَزَّ وَ جَلَ ـ ﴿هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ﴾، قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ اللهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ قَالَ: مَا جَزَاءُ مَنْ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ إِلَّا الْجَنَّةَ (*الامالی*، ص۳۸۷).

۸. بیان معنای واژه با توجه به سیاق کلام:

لغت پژوهان معانی متعددی برای سیاق ذکر کرده‌اند؛ مانند: راندن، اسلوب، روش، طریقه، تتابع. و گفته‌اند: مراد از سیاق کلام اسلوب سخن و طرز جمله بندی است (*فرهنگ معین*، ذیل سیاق). در تعریف اصطلاحی سیاق دانشمندان نظر واحدی ارائه نداده‌اند. شهید صدر در تعریف سیاق می‌نویسد:

> مقصود ما از سیاق هر گونه دلیلی است که که به الفاظ و عباراتی که می‌خواهیم آن را بفهمیم پیوند خورده است خواه از مقوله الفاظ باشد یا قراین حالی (*دروس فی علم الاصول*، الحلقة الاولی، ص۱۰۳).[۱]

معصومان عليهم السلام به این مهم توجه داشتند و بسیاری از واژگان را با توجه به همین نکته تفسیر کرده‌اند؛ چرا که هر کلمه‌ای با توجه به سیاق همان جمله و سوره معنای مورد نظر خودش را دارد که تنها اهل فن و کسانی که مفسر واقعی قرآن هستند، از آن آگاهی دارند؛ به عنوان مثال، کلمه دین در آیه ﴿مالِكِ يوْمِ الدّينِ﴾، در روایتی از امام صادق عليه السلام به روز جزا و حساب معنا شده است و این معنا با توجه به سیاق ارائه شده است؛ چرا که از اضافه «مالک» به «یوم» و «یوم» به«دین» همین معنا به دست می‌آید. امام صادق عليه السلام برای این قول یک دلیل از قرآن می‌آورد. ایشان می‌فرمایند که علت این معنا آیه ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ﴾ (صافات/۲۰) است و دین در این آیه به معنای جزا و حساب است (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۱، ص۱۰۷؛ ج۴، ص۵۹۳؛ تفسیر القمی، ج۱، ص۲۸).

۲. یکی دیگر از کلماتی که در قرآن با توجه به سیاق، در معانی مختلفی ظهور پیدا می‌کند، واژه امة است. در آیه مبارکه ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ﴾ (زخرف/۲۲) کلمه امة، با توجه به سیاق، در معنای آیین و طریق و روش به کار رفته است. در روایتی از ابن عباس، ذیل همین آیه، چنین آمده است: «على امةٍ ای على دينٍ؛ امت به معنای مذهب و روش به کار رفته

۱. قرینه حالی به اوضاع و احوال و شرایطی که سخن در ان اوضاع و احوال مطرح شده است و در موضوع و مفاد لفظ نوعی تبیین و روشنگری دارد گفته می‌شود.

است». ابن عباس برای اثبات این معنا به شعری استشهاد می‌کند که این کلمه در فرهنگ عرب به این معنا به کار می‌رفته است (*الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، ج۶، ص۱۵). عده‌ای برای این کلمه بیش از شش وجه معنایی ذکر کرده‌اند.

۳. واژه دیگری که در آیات گوناگون، با توجه به سیاق معانی متعددی دارد، واژه هدایت است؛ به عنوان مثال، در آیه ﴿**مِن دُونِ اللهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ**﴾ (صافات/۲۳)[۱] در روایتی از امام باقر علیه‌السلام بیان شده است: **في قوله: «فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ»، يقول: «ادعوهم إلى طريق الجحيم»** (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۵۹۳).

هدایت در این آیه به معنای فراخواندن و دعوت شدن معنا شده است. در روایتی از ابن عباس، ذیل همین آیه، واژه «**فَاهْدُوهُمْ**» به «**سوقوهم**»، یعنی آنها را روانه کنید و در روایتی دیگر به «**دلوهم**» (*الدر المنثور*، ج۵، ص۲۷۳) معنا شده است که این واژه نیز به معنای راه نمایاندن است. همچنین، در ذیل آیه ﴿**إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا**﴾ (انسان/۳)[۲] در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که هدایت در اینجا به معنای شناساندن است؛ «**هَدَيناهُ**» **أی** «**عَرَفناهُ**» (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۵۴۶).[۳]

۹. بیان اختلاف قرائت

قرآن کریم فصیح‌ترین کلام عرب است و فصیح‌ترین کلمات و هیئت لغت عرب را انتخاب کرده و با آن با مردم سخن گفته است (*تاج العروس من جواهر القاموس*، ج۱، ص۷) و در کلماتش از واژگان متروک و منکر استفاده نکرده است؛ ولی گاهی مشاهده می‌شود که یک واژه به چندین طریق قرائت شده و با توجه به هر قرائتی معنای متفاوتی حاصل می‌شود. این مبحث در علم قرائت مورد بررسی قرار می‌گیرد. در تعریف علم قرائت گفته شده علمی است که از خواندن الفاظ قرآن کریم به همان صورت و کیفیتی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله صادر شده یا در حضور وی خوانده شده و ایشان تأیید کرده‌اند، به دست می‌آید (*مقدمه‌ای بر تاریخ قرائات قران کریم*، ص۸۰). در زیر به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

در ذیل آیه ﴿**مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى**﴾ (ضحی/۳) روایتی نقل شده که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله این واژه را به تخفیف قرائت کرده است (*مجمع البیان*، ج۱۰، ص۷۶۳)، ولی قرائت مشهور این آیه با تشدید دال است. تفاوت دو قرائت در این است که ودع با تشدید صیغه اول ماضی از باب تفعیل

---

۱. گرد آورید و به سوی راه جهنّم رهبری‌شان کنید.

۲. ما راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

۳. عن أبي عبد الله علیه‌السلام قال: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً، قال: «عرفناه إما آخذ و إما تارك».

است و ودع به تخفیف صیغه اول ماضی از ثلاثی مجرد است. این واژه به دو معنا آمده است: یکی، به معنای سکون و آرامش (*العین*، ج۲، ص۲۲۲) و دیگری، به معنای ترک کردن (*النهایة*، ج۵، ص۱۶۵). عده‌ای می‌گویند که ودع به معنای ترک، فقط امر و مضارعش از ثلاثی مجرد در لغت عرب به کار رفته است و مصدر و ماضی اسم فاعل و اسم مفعول جز در اشعار استفاده نشده است (*صحاح*، ذیل ماده ودع) و عرب برای افاده این معنا از واژگان ترک استفاده کرده است (همان، ذیل همان واژه). عده‌ای دیگر می‌گویند استفاده از آن نادر است؛ نه این که استفاده نشود (*تاج العروس من جواهر القاموس*، ذیل واژه ودع). گفته شده که این نوع قرائت به تخفیف بسیار شاذ است و چون پیامبر فصیح‌ترین مردم عرب است، چنین قرائتی از جانب ایشان به دو دلیل پذیرفته نیست و قابل خدشه است: یک در منابع اهل سنت نقل شده و دوم این که نقل به معنا در روایات زیاد بوده و ممکن است این نوع قرائت از جانب راوی باشد.

یا در باره آیه ﴿**وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ**﴾ (تکویر/۲۴)، از عایشه روایت شده که پیامبر به صورت بظنین قرائت کردند. دو کلمه ضنین و ظنین از دو ریشه متفاوت هستند؛ ریشه ضنن به معنای بخل و ظنن به معنای علم و تهمت آمده است. در این که کدام قرائت صحیح است، اختلاف شده است؛ عده‌ای می‌گویند قرائت ظنین درست است؛ چرا که اگر به معنای بخل بود، باید با با متعدی می‌شد، نه با علی (*روح المعانی*، ج۱۵، ص۲۶۵).

نمونه دیگر، در سوره جمعه، ذیل آیه ﴿**فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللهِ**﴾ (جمعه/۹) است که از امام باقر علیه‌السلام و امام علی علیه‌السلام قرائت **فامضوا الی ذکر الله** صادر شده است. امام می‌فرمایند سعی به معنای عدو (دویدن و هروله کردن) است و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله کراهت داشتند از این که کسی برای نماز بدود. پس این روایت با جمله حی علی الصلوة در تضاد است؛ ولی فراء در *معانی القرآن* می‌نویسد:

> مضی، سعی، ذهاب به یک معنا هستند؛ چرا که وقتی گفته می‌شود «هو یسعی فی الارض یبتغی من فضل الله» به این معنا نیست که او به سرعت و با شدت راه می‌رود؛ چرا که عده‌ای گفته‌اند اگر فاسعوا خوانده شود، معنای شدت را می‌رساند و در عرب سعی از مضی در بیان سرعت، معنای سریع‌تری را ارائه می‌دهد (*معانی القرآن*، ج۳، ص۱۵۶؛ *الظاهر اللغویة*، ص۵۹).

به نظر می‌رسد امام علیه‌السلام در مقام بیان تفسیر آیه بوده است، نه قرائت دیگر واژه؛ چون در این صورت باید قایل به تحریف قرآن شویم.

بیان ادبی واژگان

در زبان عربی، مانند هر زبان دیگر، همان طور که ماده کلمات برای دلالت بر معنا یا معناهایی وضع شده است، هیئت و ساختار کلمه‌ها، قالب‌های ترکیبی آنها در ضمن جمله‌ها و موقعیت

خاص هر کلمه در یک قالب ترکیبی برای افاده معنایی وضع شده است. آنچه که در ذیل این عنوان گنجانده شده مباحث زیر است:

۱. علم لغت

یکی از علوم مورد نیاز تفسیر، علم لغت است؛ به دلیل این که قرآن مانند دیگر متون مجموعه‌ای از واژه‌ها است که در قالب جملات بیان شده و واژه‌های زیادی در قرآن به صورت مترادف، مشترک لفظی، مشترک معنوی، یا به صورت حقیقت یا مجاز و استعاره و کنایه به کار رفته است. طبیعتاً فهم این واژه‌ها نقش مؤثری در تفسیر دارد. نکته‌ای که ضرورت دانستن علم لغت را برای تفسیر روشن می‌کند، این است که این لغات در زمان نزول، کاربردهای مختلفی داشتند که آشنایی با این کاربردها به فهم آیات کمک زیادی می‌کند؛ حتی یک لغت در حالت‌های مختلف با قیدهای گوناگون معانی مختلفی پیدا می‌کند. البته کلام ما به این معنا نیست که یک مفسر باید حتماً خود یک لغوی باشد؛ چرا که اکثر مفسران لغوی نبوده‌اند، ولی تسلط بر لغات داشته باشد. یکی از مباحثی که ذیل عنوان علم لغت گنجانده شده است، بحث اشتراک لفظی است که در زیر به توضیح آن می‌پردازیم:

تبیین اشتراک لفظی

بخش مهمی از فرهنگ لغت عرب را لغات مشترک لفظی شکل می‌دهد. از این رو، وجود مشترک لفظی در لغت عرب قابل انکار نیست؛ اما این که مشترک لفظی در قرآن نیز وجود دارد یا نه، موضوعی است که مورد بحث بوده است. عده‌ای معتقدند که در قرآن مشترک لفظی وجود ندارد؛ در حالی که بیشتر عالمان اصولی وجود مشترک لفظی در قرآن را روا و تحقق یافته می‌دانند؛ که آنچه از این دست وجود دارد، همان لغات اضداد، مترادف، وجوه و نظایر و... خواهد بود.

مفهوم اشتراک

اشتراک در لغت به معنای انبازی کردن، به یکدیگر نزدیک شدن و... آمده است؛ اما در اصطلاح علمای لغت و منطق و اصول و زبان‌شناسان تعاریف گوناگون از آن ارائه شده است.

سیبویه در تعریف اشتراک لفظی می‌نویسد:

> **اتفاق اللفظین و المعنی مختلف** (*الکتاب*، ج۱، ص۷ ـ ۸).

ابن فارس در تعریف اشتراک لفظی می‌نویسد:

> **اتفاق اللفظ و اختلاف المعنی** (*ترتیب مقاییس اللغه*).

اشتراک لفظی در منطق

لفظی را گویند که دارای معانی متعدد باشد و برای همه این معانی به صورت مساوی وضع شده باشد؛ بدون این که در بیان لفظ بعضی از این معانی بر بعض دیگر در ذهن سبقت گیرند؛ مانند لفظ عین در معنای چشم و چشمه و طلا و... (*اصول الفقه*، ص۴۱).

اشتراک لفظی در اصول فقه

اشتراک در اصول فقه به دو قسم لفظی و معنوی تقسیم می‌شود. مشترک لفظی لفظ واحدی را گویند که معانی متعددی داشته باشد؛ یعنی یک لفظ در مقابل چند معنا وضع شده است (همان).

اشتراک لفظی در علوم قرآن

اشتراک لفظی معمولاً در علوم قرآن به وجوه و نظایر تعبیر می‌شود و نخستین نوشته در این باره به مقاتل بن سلیمان (م۱۵۰ق) بازمی‌گردد.

وجوه و نظایر

وجوه، در باره محتملات معانی به کار می‌رود و نظایر، در باره الفاظ و تعابیر. اگر در لفظ یا عبارتی چند معنا احتمال رود، این معانی را «وجوه» گویند؛ بدین معنا که عبارت مذکور را بتوان بر چند وجه تعبیر کرد و هر وجهی را تفسیری شمرد. نظایر درالفاظ یا تعابیر مترادف به کار می‌رود و آن هنگامی است که چند لفظ (کلمه یا جمله) يك معناي تقريبي واحد را افاده کنند.

جلال الدین سیوطی در تعریف وجوه چنین گوید:

فالوجوه للفظ المشترك الذی يستعمل في عده معان، كلفظ الامه. (*الاتقان فی علوم القرآن*، ج۲، ص۱۲۱).[۱]

در تعریف نظایر گوید:

و النظائر، كالالفاظ المتواطئه (همان).[۲]

نمونه کاربرد وجوه و نظایر در کلمات ائمه معصوم علیهم‌السلام دیده می‌شود؛ مثلاً در ذیل آیه ﴿وَ **هَدَينهما الصّراطَ المُستقيمَ**﴾ (صافات/۱۱۸) از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی بن ابی طالب علیه‌السلام نقل شده

---

۱. وجوه لفظ مشترکی را گویند که در چند معنابه کار می‌رود؛ مانند لفظ «امت» که به سه معنا آمده: ملت، طریقت و مدت.

۲. نظایر الفاظی را گویند که با يك ديگر هم آهنگ و همتا باشند؛ مانند الفاظ مترادفه که معانی آنها یکسان یا نزديك به هم باشند.

است که واژه صراط چند وجه معنایی دارد که یکی به معنای کتاب الله (قرآن) است (*کنزالدقایق*، ج۱۱، ص۱۵۹).

۲. ذیل آیه ﴿**الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ...**﴾ از مفضل بن عمر روایت شده که از امام صادق علیه السلام در باره عرش و کرسی پرسیدم، ایشان فرمودند:

عرش در یک وجه به معنای همه خلق است و کرسی نگهدارنده آن است و در وجه دیگر عرش، به معنای علمی است که خدا انبیا و رسلش را از آن مطلع کرده است و کرسی علمی است که خدا احدی را به جز انبیا و اوصیا از آن باخبر نکرده است (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۷۴۹).

۳. یکی دیگر از واژگانی که دارای چند وجه معنایی است، واژه کفر است. در روایتی از امام صادق علیه السلام بیان شده که کفر در قرآن پنج وجه معنایی دارد.

وجوه معنایی واژه کفر

الف) کفر، به معنای «انکار» که خود دو قسم است:

۱. از روی ناآگاهی و نادانی؛ در آیه ﴿**وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ**﴾ (جاثیه/۲۴).[۱]

۲. گاهی از روی توجه و آگاهی: ﴿**وَلَمَّا جَاءهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْكَافِرِينَ**﴾ (بقره/۸۹).[۲]

ب) کفر، به معنای بیزاری و برائت جستن: ﴿**وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ**﴾ (عنکبوت/۲۵).[۳]

ج) کفر، به معنای شرک و ترک اوامر الهی، در آیه: ﴿**فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**﴾ (آل عمران/۹۷).[۴]

---

۱. و گفتند: «غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست می‌میریم و زنده می‌شویم، و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند.» و [لی] به این [مطلب] هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی‌سپرند.

۲. و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برایشان آمد، و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می‌جستند ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می‌شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد.

۳. و [ابراهیم] گفت: جز خدا، فقط بتهایی را اختیار کرده‌اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست، آن گاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می‌کنند و جایتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود.

←

د)کفر به معنای کفران نعمت الهی: ﴿قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾ (نمل/۴۰).[1]

۴. در روایتی از امام صادق علیه السلام ذیل آیه ﴿الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ (زمر/۶۷) آمده است:

یعنی ملکه لا یملکه معه أحد، و القبض من الله تعالی فی موضع آخر: المنع، و البسط منه: الإعطاء و التوسیع [کما قال عز و جل:] «وَ اللهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، یعنی یعطی و یمنع، و القبض منه ـ عز و جل ـ في وجه آخر: الأخذ، و الأخذ في وجه القبول، کما قال: «وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ»، أی یقبلها من أهلها و یثیب علیها، قلت: فقوله ـ عز و جل ـ: «وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ»؟ قال: الیمین: الید، و الید: القدرة و القوة، یقول عز و جل: «وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ أي بقدرته و قوته سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۷۲۷).

وجوه معنایی واژه قبض و بسط

۱. قبض، به معنای منع.

۲. قبض، به معنای أخذ (گرفتن)؛ گرفتن نیز معنای قبول کردن را ایفا می‌کند.

۱. بسط، به معنای اعطا و احسان.

۲. بسط، به معنای توسیع و گشایش.

نمونه دیگر، واژه صلوات در آیه ﴿إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (احزاب/۵۶) است که به معانی متعددی آمده است (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۴۸۸).[2]

---

۴. در آن، نشانه‌هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید در امان است و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد. و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.

۱. کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم». پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم. و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد، و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است».

۲. عن ابن أبي حمزة، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله – عز و جل –: «إِنَّ اللهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً»، فقال: الصلاة من الله – عز و جل – رحمة، و من الملائكة تزكية، و من الناس دعاء، و أما قوله – عز و جل –: «وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً»، فإنه يعني التسليم له فيما ورد عنه.

تبیین معنای واژگان اضداد

یکی دیگر از مباحث مهم معناشناسی بحث در باره واژگان اضداد است. اضداد، جمع «ضد»، به الفاظی گویند که در دو معنای متضاد به کار رفته باشند. صاحب *التضاد* در کتاب خود تعریفی از ابو طیب لغوی در باب اضداد ذکر کرده است که به نظر می‌رسد روشن‌ترین تعریف در باره اضداد باشد:

> اضداد جمع ضد است و ضد هر چیز، چیزی است که آن را نفی کند؛ مانند سفیدی و سیاهی، سخاوت و بخل، شجاعت و ترس؛ اما هر چیزی که با چیزی دیگر اختلاف داشته باشد، ضد آن شمرده نمی‌شود؛ چنان که قوت و جهل مختلف‌اند، اما ضد هم نیستند بنا بر این، هر کلمه‌ای را که دو معنای مختلف دارد، نمی‌توان از الفاظ اضداد شمرد (ر.ک: *التضاد فی القرآن الکریم*).

بنا بر این، تضاد در قرآن به واژگانی اطلاق می‌شود که دو معنای متضاد داشته باشند؛ مانند واژه عسس که در دو معنای پشت کردن و روی آوردن به کار می‌رود. بحث واژگان متضاد از مباحثی است که در حوزه اشتراک لفظی جای می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، نمونه دیگر واژگان مشترک لفظی را متضادها تشکیل می‌دهند.

در روایات وارده از معصومان علیهم السلام معنای این واژگان بیان شده است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به لغات مقوین، ظن، تهجد، عسس... نام برد. به چند نمونه از این دسته لغات در زیر پرداخته شده است.

۱. در روایتی ذیل آیه ﴿...**وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ**﴾ (ص/۲۴)، از امام باقر علیه السلام چنین آمده است: «**وَ ظَنَّ داوُدُ أی علم وَ أَنابَ أی تاب**» (*تفسیر القمی*، ج۲، ص۲۲۹). همچنین در روایتی از امام علی علیه السلام آمده است که ظن بر دو نوع است: ظن یقینی و ظن شک. هر آنچه از ظن که در باره قیامت است، ظن به معنای یقین است؛ مانند این آیه ﴿**إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ**﴾ (حاقه/۲۰)، **یقول: «إنی أیقنت أنّی أبعث فأحاسب»** (*کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج۱۰، ص۳۳۰) و هر آنچه که در باره امور دنیاست، ظن به معنای شک است.

ابن انباری و فیومی و ابن اثیر و ابن فارس و أزهری گفته‌اند که ظنّ از أضداد است (*النهایه*، ج۳، ص۱۶۳؛ *ترتیب مقاییس اللغه*، ذیل ظن؛ *تهذیب اللغه*، ذیل واژه ظن)، ابن انباری معتقد است که «ظن» هم به معنای «شک» و هم به معنای یقینی که شک در آن وجود ندارد، آمده است.

احمد بن فارس می‌گوید: «ظنّ» دو اصل و ریشه دارد: یقین؛ مانند آیه ﴿**قال الذین یظنّون أنّهم ملاقوا الله**﴾ (بقره/۲۴۹)، و دیگر شک. زرکشی در *البرهان فی علوم القرآن* و راغب اصفهانی و

طبرسی تصریح کرده‌اند که هرگاه بعد از ماده ظنّ و مشتقات آن «أن» مخففه و «أنّ» مثقله به کار رود، دانسته می‌شود که ظن به معنای یقین است؛ زیرا این لفظ برای تأکید وضع شده و بر تأکید دلالت می‌کند (*مفردات*، ص۵۳۹؛ *مجمع البیان*، ج۸، ص۷۳۶). راغب اصفهانی می‌گوید در آیه «و ظنّوا أنّهم إلینا لایرجعون» (قصص/۳۹)، ظنّ به معنای علم است؛ زیرا در سیاق آن «أنّ» استعمال شده است.

۲. نمونه دیگر، واژه مقوین در آیه ﴿**نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ**﴾ (واقعه/۷۳)[۱] است. مقوین در دو معنای متضاد به کار می‌رود: ۱. «مقوی» هم به کسی گفته می‌شود که صاحب مال و امکانات باشد و هم به فردی اطلاق می‌شود که مال و امکاناتش از بین رفته باشد (*مقاییس اللغه*، ذیل ماده قوی). ابوالفتوح رازی، به نقل از قطرب (*روض الجنان و روح الجنان*، ج۱۸، ص۳۲۳) و نیز ابن منظور در *لسان العرب* تصریح کرده‌اند که «مقوین» دارای دو معنای متضاد است. راغب گفته است: «أقوی فلانٌ»؛ یعنی فقیر شد (*مفردات*، ص۶۹۴). زمخشری می‌گوید: «مقوین» کسانی هستند که در بیابان فرود می‌آیند، یا کسانی که شکم آنها یا سفره آنها از طعام خالی است. نیز می‌گویند: «أقویت من أیام»؛ یعنی مدتی است چیزی نخورده‌ام (*الکشاف*، ج۴، ص۴۶۷ ـ ۴۶۸).

در روایتی از حضرت رسول ﷺ ذیل همین آیه چنین آمده است: «**مَتاعاً لِلْمُقْوِينَ و قوة للمستضعفین**» (*الدر المنثور*، ج۶، ص۱۶۱). مقوین به معنای انسان مستضعف و فقیر گرفته شده است و در روایتی از ابن عباس به معنای مسافرین آمده است (همان). علی بن ابراهیم قمی معنای محتاج را ذکر کرده است (*تفسیر القمی*، ج۲، ص۳۴۹).

۳. واژه عسس در آیه ﴿**وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ**﴾ (تکویر/۱۷) بر هر دو معنای متضاد در آیه قابل حمل است در روایتی از ابن عباس به معنای ادبر یعنی پشت کردن و رفتن شب و در روایتی دیگر به معنای اقبال و روی‌آوردن تاریکی شب معنا شده است و ابن عباس برای تایید این قول شاهدی از شعر عرب نیز ذکر کرده است (*الدر المنثور*، ج۶، ص۳۲۱). از امام علی علیه‌السلام هم روایتی ذکر شده که عسعس را به معنای پشت کردن شب گرفته است:

﴿**وَ اللَّيْلِ إذا عَسْعَسَ**﴾، أی: إذا أدبر بظلامه (*کنز الدقائق*، ج۱۴، ص۱۵۳).

تبیین واژگان مترادف

یکی از روش‌هایی که معصومان علیهم‌السلام توسط آن، معنای یک واژه را بیان نمودند، استفاده از لغتی دیگر در همان معنا یا مترادفات واژه است. ترادف از موضوعات مبحث الفاظ اصول فقه و منطق و نیز از موضوعات مورد بحث در فقه‌اللغه و علم‌الدلاله به شمار می‌رود که دانشمندان علوم

۱. ما آن را [مایه] عبرت و [وسیله] استفاده برای بیابانگردان قرار داده‌ایم.

قرآنی آن را بر واژگان قرآنی تطبیق کرده و از رهگذر آن، دانش «ترادف در قرآن» را سامان داده‌اند. ترادف در لغت، از ریشه ردف به معنای آمدن چیزی پس از چیز دیگر است (*لسان العرب*، ج۵، ص۱۸۹ ـ ۱۹۰، «ردف»)؛ اما در معنای اصطلاحی آن اتفاق نظری نیست. آنان که به وجود ترادف در زبان عربی و قرآن باور دارند، مانند اصعمی، امام فخر رازی، زجاج، ابن خالویه، فیروزآبادی ترادف را عبارت از اتحاد دو یا چند واژه در معنای مراد (مصداق) دانسته‌اند (*المحصول فی علم الاصول*، ص۹۳). البته تعریفی که فخر رازی ارئه کرده، دارای شروطی است. ایشان می‌نویسند:

> ترداف همان الفاظ واحدی هستند که دلالت بر معنای واحد به اعتبار واحدی دارند (همان).

عده‌ای دیگر گفته‌اند ترداف آن است که دو یا چند لفظ مفرد به طور حقیقت و به طور مستقل و اصیل و از جهت یکسان و در محیط زبانی واحد و مشترک بر معنای واحدی دلالت کنند (*الترادف فی القرآن الکریم*، ص۳۵).

و منکران آن، مانند ابن فارس، غزالی، ترادف را عبارت از اتحاد دو یا چند واژه در معنا به طور مطلق، اعم از معنای مراد و غیر آن تلقی کرده‌اند (*المستصفی*، ج۱، ص۳۱). جرجانی با لحاظ این دو دیدگاه در تعریف ترادف گفته است:

> وقتی دو چیز در یک مفهوم یکی باشند می‌گویند مترادف هم هستند و ترداف بر دو معنا اطلاق می‌شود اول اتحاد در مصداق و دوم اتحاد در مفهوم (*التعریفات*، ص۷۷).

اولین کسی که در این زمینه کتابی با عنوان *ما اختلف الفاظه و اتفقت معانیه* به نگارش درآورده، اصعمی است.

گفتنی است که پیشینیان، بسیاری از واژگان قرآن را با واژگان دیگری معنا می‌کردند؛ برای مثال، ابن عباس «يُؤمِنونَ» را به «یصدّقون» و «الحَمدُ لِله» را به «الشکر لله» معنا و تفسیر کرده است. این می‌تواند بر وجود ترادف در نظر قایلین به ترداف دلالت کند. این تلقی در میان معتقدان به وجود ترادف از گذشته تاکنون وجود داشته است.

اگر این تعریف را بپذیریم، در روایات زیادی از این شیوه برای بیان معنای واژه استفاده شده است که در زیر به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. در آیه ﴿**تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ**﴾ (سجده/ ۱۶)، در روایتی از صادقین علیهما السلام آمده است: تتجافی ای ترتفع (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۳۹۷). می‌دانیم که تتجافی از جفو گرفته شده و در لغت به معنای فاصله گرفتن و دور شدن از چیزی است (*المصباح المنیر*، ج۲، ص۱۰۴). لغویون و مفسران در ذیل این واژه نوشته‌اند: **تتجافی ای ترفع و تنبوا عن الفرش** (*مجمع البحرین*، ج۱، ص۸۸). یعنی این واژه را به معنای بلند شدن گرفته‌اند؛ هر چند که این عبارت، عبارتی کنایی

است و به معنای این است که مؤمن خواب خود را ترک می‌کند و به عبادت خدا می‌پردازد (*المیزان*، ج۱۶، ص۲۶۳).

۲. در روایتی ذیل آیه ﴿**لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ**﴾ (صافات/۹)، از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که واصب به معنای دائم موجع است. در معنای واصب عده‌ای نوشته‌اند به معنای مرض دردناک و عده‌ای گفته‌اند به معنای مرض دائمی است، ولی امام هر دو معنا را ذکر کرده و می‌فرمایند به عذاب دردناک مداوم واصب گفته می‌شود.

۳. همچنین واژه ثاقب در آیه ﴿**فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ**﴾ (صافات/۱۰) به مضئ معنا شده است و این روایت را ابی جارود از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است. ثاقب در لغت از ثقب گرفته شده و دلالت بر نفوذ کردن در چیزی دارد. گفته شده ثاقب به آن گونه معنا اطلاق می‌شود که نورش از هر آنچه بر آن قرار گیرد، در گذرد و نفوذ کند و آن را روشن سازد (*المفردات*، ص۱۷۳). در کلام امام همین معنا هویداست که شهاب ثاقب یعنی شهاب نورانی که درخشش آن، همان نفوذ و عبور آن از چیزی است؛ یعنی با نورش از اشیا عبور می‌کند.

۴. واژه اجاج در آیه دوازدهم سوره فاطر به مُرّ معنا شده است. اجاج به معنای شوری و تلخی است که گلو را بسوزاند و مر نیز به معنای تلخی چیزی است. مثال‌های زیادی وجود دارد که از آوردن همه آنها خودداری کردیم.

۲. علم اشتقاق

علم اشتقاق یا ریشه شناسی واژگان یکی از مباحث مهم و مؤثر در معنا شناسی کلمات قرآن است. اشتقاق در لغت به معنای مشتق شدن و برگرفتن کلمه‌ای از کلمه دیگر آمده است. (*لغت نامه دهخدا*، ج۲، ص۲۲۲۷) و در اصطلاح علوم ادبی، به دانشی اطلاق می‌شود که در آن از کیفیت استخراج ماده‌ای از ماده دیگر بحث می‌کند که بین این کلمات مناسبت اصل و فرع باشد. این اشتقاق باید به مناسبت اصل کلمه باشد، نه هیئت آن؛ چون در این صورت باید در علم صرف بررسی شود (*الظنون*، ج۱، ص۱۰۱). رمضان عبد التواب در تعریف علم اشتقاق می‌نویسد:

> اشتقاق دانشی تاریخی است که به تعیین و و تعریف ساخت کلمات در قدیمی‌ترین دوران پرداخته و سیر آن کلمه و تغییر و تحولات آن را از نظر معنا و کاربرد بررسی می‌کند (*مباحثی در فقه‌اللغه و زبان شناسی عربی*، ص۳۲۷).

یکی از شیوه‌های امامان برای بیان معنا توجه دادن به ریشه اصلی کلمه است؛ چرا که واژه‌ها بسان شاخ و برگ‌های یك درختِ تنومندند که در نهایت به یك تنه و ریشه می‌رسند. بر این اساس، توجه به ریشه واژه‌ها نقش مهمّی در معنادهی آن دارد.

۱. به عنوان مثال، در باره ریشه اصلی واژه الله نظریات مختلفی بیان شده است: ۱. الله مشتق از الوهیت است؛ ۲. الله مشتق از إله به معنای فزع است؛ یعنی خدا حقیقتی است که مردم برای رفع حاجاتشان به او پناه می‌برند ۳. الله مشتق از وله به معنای تحیر است؛ یعنی خدا موجودی است که عقل‌ها از درک کنه او متحیرند ۴. الله مشتق از اله به معنای سکن است؛ یعنی مردم با یادش آرامش می‌گیرند. ۵. الله مشتق از لاه به معنای احتجب است؛ یعنی خدا از نظر کیفیت نسبت به وهم‌ها در پرده است. در روایتی از هشام بن حکم از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد الله از چه مشتق شده، حضرت می‌فرماید: از إله (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۱، ص۱۰۲).

۲. مثال دیگر، در باره واژه روح است که در ضمن روایتی ذیل آیه ﴿**ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ...**﴾ (سجده/۱۲) از محمد بن مسلم نقل شده که از امام صادق علیه‌السلام در این باره پرسیده، ایشان فرمودند:

إن الروح متحرك كالريح، و إنما سمى روحا لأنه اشتق اسمه من الريح، و إنما أخرجه على لفظ الريح لأن الأرواح مجانسة للريح... (*الکافی*، ج۱، ص۱۳۴ ـ ۱۳۵).[۱]

همان طور که ملاحظه می‌شود، ریشه لغوی واژه ریح در این روایت بیان شده است.

۳. واژه اسم نیز جزء کلماتی است که بر سر ریشه اشتقاق آن میان لغویون اختلاف نظر وجود داشته است. در روایتی از حضرت امام رضا علیه‌السلام ذیل آیه «بسم الله الرحمن الرحیم» آمده است:

معنى قول القائل بِسْمِ اللهِ، أى: اسم على نفسى بسمه من سمات الله ـ عز و جل ـ و هي العباده قلت له: ما السمه؟ قال: العلامة (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۱، ص۱۰۱).

همان طور که می‌دانیم، عده‌ای از لغویون (اهل بصره) آن را از ریشه سمو می‌دانند، ولی عده‌ای دیگر (اهل کوفه) آن را از ریشه وسم گرفته‌اند (*البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، ج۱، ص۵۳؛ *المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز*، ج۱، ص۶۲؛ *البحر المحیط*، ج۱، ص۱۴؛ *مفاتیح الغیب*، ج۱ ص، ۱۱۱؛ *صحاح*، ج۶، ص۲۳۸۳). دلیل بصریون بر این قول، این است که این واژه در هنگام تصغیر و جمع مکسر ـ که سه حرف اصلی کلمه در آن ظاهر می‌گردد ـ به شکل سمّی و اسماء استعمال می‌گردد (*الکشاف*، ج ۱، ص۴؛ *مجمع البیان*، ج۱، ص۹۰؛ *البحر المدید*، ج۱، ص۵۳؛ *المحرر الوجیز*، ص۵۳)،[۲] نه به صورت وسیم و اوسام (*مفاتیح الغیب*، ج ۱، ص۱۱۱؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص۲۷؛ *البحر المدید*، ج۱، ص۵۳). در باره اصل معنایی این واژه گفته شده چیزی که برآمده و محیط بر چیز دیگر باشد (*التحقیق*، ج۵، ص۲۶۷). و در باره ارتباط آن با اسم

---

۱. روح مانند باد متحرک است و به این دلیل روح نامیده شده که از ریح مشتق شده است.

۲. برای اطلاع بیشتر از دلایل قایلین به این که اسم از ریشه سمو است، ر.ک: *موسوعة علوم اللغة العربیة*، ص۷۶-۷۹.

گفته شده که چون اسم بر مسمی محیط است و مسمی تحت عنوان اسم جای می‌گیرد و به وسیله آن خوانده می‌شود (همان). همچنین در باره ارتباط معنایی ریشه وسم و کلمه اسم آورده‌اند که سمه[1] به معنای علامت است. پس اسم مانند علامتی معرف مسمی خود است (*مفاتیح الغیب*، ج۱، ص۱۱۱).[2] اکثر محققانی که نظرشان مطرح شد، اسم را از ریشه وسم یا سمو گرفتند؛ اما صاحب *التحقیق* این واژه را ماخوذ از واژه (شما) آرامی و عبری می‌داند (*التحقیق*، ج۱۲، ص۱۲۱). آنچه که از طریق نقل به ما رسیده و در کلام امام رضا علیه السلام هویداست، نشان دهنده این است که امام این واژه را از ریشه وسم می‌دانند. اگر این حدیث با همین کلمات از امام صادر شده باشد، نظر ایشان بر نظر لغویون ترجیح دارد؛ زیرا معصومان امیران کلام هستند.

در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام آمده است: مسکین از مسکنه المساله مشتق شده است (*مجمع البیان*، ج۳، ص۴۱).[3]

۳. علم نحو

ابتدا به تعریف علم نحو می‌پردازیم. نحو در لغت به معنای طریق، جهت، قصد است. وقتی گفته می‌شود نحا نحو أی قصده (*العین*، ج۳، ص۳۰۲). علم نحو دانش چگونگی ترکیب واژه‌های یک جمله یا جملات یک گفتار و شناخت نقش هر یک از آنها در یک متن است. همچنین در تعریف علم نحو گفته شده:

علم یبحث فیه عن احوال اواخر الکلم اعراباً و بناءً (*شرح شافیه ابن حاجب*، ج۱، ص۶).

از علم نحو در روایات با عنوان اعراب نام برده شده است. اعراب در لغت به معنای روشن و آشکار ساختن است (*المفردات*، ص۵۵۷). واژه إِعْرَاب در سخن علمای نحو به حرکات و سکونی که در آخر کلمات هست و تغییر می‌کند، گفته می‌شود (همان).

از پیامبر نقل شده که: «أعربوا القرآن، و التمسوا غرائبه» (*الحیاة*، ج۲، ص۲۰۸). عده‌ای این را به معنای علم نحو امروزی گرفته‌اند. در باره علم نحو هم به نظر می‌رسد در نیاز تفسیر به این علم بحث و اختلافی نباشد. همان طور که گفته شد، نحو در واقع، عبارت است از قواعدی که مربوط به هیأت ترکیبی کلمات و پی بردن به ساخت ترکیب کلمات است. برای کشف معنای صحیح قطعاً پی بردن به این قواعد ضروری است و روشن است که قرآن به زبان عربی نوشته شده و بدون

---

۱. سمه به معنای علامت یا نشانه از ریشه وسم است اسم را از ریشه سمه با نظر به مصدر آن یا وسم با نظر به ریشه آن می‌دانند.

۲. اصل الاسم وسم من سمه و هی العلامه لان الاسم علامه لمن وضع له.

۳. أنّ المسکین مشتق من المسکنة بالمسألة.

اطلاع از قواعد زبان عربی ـ که به عنوان علم نحو شناخته می‌شود ـ نمی‌توان معنای آیات را به درستی درک و آنها را تفسیر کرد؛ چون اختلاف در نحوه ترکیب کلمات و جملات، اختلاف در معنای آیات را به دنبال خواهد داشت و اگر کلمه‌ای در جمله نقش فاعلی یا مفعولی داشته باشد، در معنای آیه تأثیر می‌گذارد و شخص باید قواعد زبان عرب آشنا باشد تا بتواند این اختلافات را درک کند.

بیان متعلقات جمله

در ذیل آیه ﴿يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ﴾ (روم/۵) روایتی از امام صادق علیه‌السلام از جدش نقل شده که در این روایت از خلقت حضرت زهرا علیهاالسلام سخن گفته شده و این که حضرت زهرا در آسمان منصوره نامیده شده، به خاطر این قول خداوند ﴿يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ﴾ (روم/۴) است. حضرت در ادامه می‌گویند: **یعنی نصر الله لمحبیها**؛ و در زمین فاطمه چون که شیعیانش از آتش دور نگه داشته شدند (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۳۳۷). در این کلام، **لمحبیها** جار و مجرور و متعلق به نصر است.

ذکر مرجع ضمیر

گاهی مرجع ضمایر در کلام مشخص نیست و اشتباه در این زمینه، معنای آیه را عوض کرده و در نتیجه، دچار کج فهمی از آیه خواهیم شد:

۱. در ذیل آیه ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (سجده/۳۰) روایتی از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است:

> **فَلا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقائِهِ من لقاء موسى ربه وَ جَعَلْناهُ هُدى لِبَنِي إِسْرائِيلَ، قال جعل موسى هدى لبنى إسرائيل** (*الدرالمنثور*، ج۵، ص۱۷۹).

در نگاه اول، این‌طور احساس می‌شود آن چیزی که مایه هدایت برای بنی اسرائیل قرار گرفته، کتاب تورات است؛ ولی روایت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله این ابهام را برطرف می‌کند. ایشان مرجع ضمیر در **جَعَلْنَاهُ** را موسی ذکر کرده است. پس معنا می‌شود: ما موسی را مایه هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم.

۲. در سوره مبارکه صاد، آنجایی که در باره حضرت سلیمان و فوت شدن نماز ایشان سخن می‌گوید: ﴿فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ (ص/۳۲ ـ ۳۳)، روایتی از علی بن ابی طالب نقل شده که ایشان می‌فرمایند که حضرت سلیمان از خدا خواست تا خورشید را برگرداند و ایشان نماز خود را بخواند:

> **معناه أنه سأل الله تعالى أن يرد الشمس عليه، فردها عليه حتى صلى العصر، فالهاء في رُدُّوها كناية عن الشمس** (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۶۵۳).

بیان نوع اضافه

اضافه تشریفی: در آیه ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ از امام صادقعليه‌السلام روایت شده است که:

و إنما أضافه إلى نفسه لأنه اصطفاه على سائر الأرواح، كما قال لبيت من البيوت: بيتى و لرسول من الرسل: رسولى و أشباه ذلك، و كل ذلك مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبر (*الکافی*، ج۱، ص۱۳۴ ـ ۱۳۵).

اضافه روح به یای متکلم وحده از باب اضافه تشریفی است؛ یعنی خداوند برای تکریم روح انسانی آن را به خود نسبت داده است.

به کاربردن اسم فاعل به جای اسم مفعول

ذیل آیه ﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ﴾ (انشقاق/۲۱)، روایتی از امام صادقعليه‌السلام وارد شده که حضرت می‌فرمایند:

راضِيَةٍ أى مرضية، فوضع الفاعل مكان المفعول (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۴۷۷).

به کار بردن صفت مشبهه در معنای اسم مفعول

در ذیل آیه ﴿قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ (ص/۷۷)، حضرت عبدالعظیم حسنی روایتی را از امام عسکریعليه‌السلام نقل می‌کند می‌گوید:

از ایشان شنیدم که در معنای رجیم فرمودند: معنى الرجيم، أنه مرجوم باللعن، مطرود من مواضع الخير (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۶۸۶).

۴. علم صرف

علم صرف ـ که گاهی به آن علم تصریف هم گفته می‌شود ـ یکی دیگر از علوم ادبی است که در فهم قرآن و تفسیر آن نقش بسزایی دارد. صرف و تصریف در لغت به معنای تغییر و تحول است و در اصطلاح، عبارت است از:

علمی که از تغییر و تبدیل کلمه به صورت‌های مختلف، جهت دستیابی به معنای مورد نظر بحث می‌کند (*مبادی العربیه*، ج۲، ص۸).

با توجه به ارتباط هیئت کلمه با معانی آن برای فهم آیات و تبیین الفاظ و دست یافتن به مقصود خدای تعالی ناگزیر به یادگیری علم صرف هستیم. در اهمیت علم صرف زرکشی از قول ابن فارس می‌نویسد:

هر کس از علم صرف بهره‌ای نداشته باشد، دانش معظمی را از دست داده است (*البرهان فی علوم القرآن*، ج۱، ص۲۹۷).

مهم‌ترین نقش علم صرف در تفسیر، شناخت هیئت و ساختار کلمات، برای پی بردن به معانی آنهاست. این مسأله مورد توجه ائمه علیهم السلام بوده است و گاهی با بیان معنای یک واژه ساختار آن را نیز به ما گوشزد می‌کنند.

۱. بارزترین مثال در این زمینه واژه قسط است که در دو معنای جور و عدل به کار رفته است. در آیه ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ (جن/۱۵)، قاسط به معنای العادلون عن الحق است. این قول از ابن عباس نیز وارد شده است (*الدر المنثور*، ج۶، ص۲۷۴). واژه قاسطون جمع قاسط، اسم فاعل از ثلاثی قسط به معنای جور و ظلم است (*الجدول فی اعراب القرآن*، ج۲۹، ص۱۲۲) و در آیه ﴿وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (حجرات/۹)، مقسط اسم فاعل از ثلاثی مزید أقسط، به معنای کسی است که با عدالت قضاوت می‌کند. کلمه قسط به معنای عدل است، و مانند آن اقساط و قسوط. و قسط به فتح، به معنای ستم و بازگشت از حق است. بنا بر این، اصل باب عدول به معنای بازگشت است. هر کس بازگشت به سوی حق کرد، عدالت کرده است، و هر کس بازگشت از حق می‌کند، ستم نموده است (*ترجمه مجمع البیان*، ج۲۳، ص۲۱).

۲. به عنوان مثال در آیه ﴿مَن يُؤْمِن بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (تغابن/۱۱)[1] امام صادق واژه یهد را یسکن، یعنی به آرامش می‌رسد، معنا می‌کند. وقتی در روایت دقت شود، این نکته حاصل می‌شود که پس واژه یهد از ریشه هدی یهدی به معنای هدایت شدن نیست، بلکه ریشه اصلی کلمه هدأ است، به معنای به آرامش رسیدن. ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کندکه فرمودند:

> همانا دل انسان ما بین سینه و حنجره می‌چرخد تا به ایمان بسته شود، و چون پایبند ایمان شود، قرارگیرد. و این سخن خداست که می‌فرماید: «هر کس به خدا ایمان آورد، دلش هدایت شود»، یعنی آرام گیرد (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۳۹۸؛ *شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت*، ص۳۴۶).

گویا در قرائت اهل بیت علیهم السلام، یهدأ قلبه بهمزه و فتح دال و رفع قلب است، و این قرائت شاذّ (یعنی بر خلاف قاعده است)، بیضاوی گوید: «يَهْدِ قَلْبَهُ»، یعنی دلش را به ثبات و گفتن «إِنَّا لِلهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» در هنگام مصیبت راهنمابی می‌فرماید. و یهد قلبه برفع قلب و نصب آن و یهدأ به همزه، به معنای یسکن نیز قرائت شده است.

۵. علوم بلاغی

مقصود از علوم بلاغی مجموعه قواعدی است که به کمك بخشی از آنها، حالات هماهنگی سخن عربی با مقتضای حال شناخته می‌شود (علم معانی) و به یاری بخشی دیگر، ارائه معنایی

۱. کسی که به خدا بگرود، دلش را به راه آورَد، و خدا [ست که] به هر چیزی داناست.

واحد به شیوه‌های مختلف بیانی با درجه وضوح متفاوت، آموخته می‌شود (علم بیان) و سرانجام، با توجه به بخش سوم این دانش‌ها (علم بدیع)، شیوه‌ها و امتیازاتی از سخن، روشن مي‌گردد که موجب زیبایی و خرمی آن می‌گردد و به آن، جامه ارزش‌مندی، رونق و لطافت می‌پوشاند (ر.ک: *شرح المطول*، ص۳۳ و ۳۰۰؛ *شرح المختصر*، ج۱، ص۳۴؛ ج۲، ص۲ و ۱۳۵؛ *جواهر البلاغة*، ص۴۴، ۱۹۷و ۲۹۵؛ «نقش علوم بلاغی در پاسخگویی به شبهات اعجاز قرآن»).

علم بلاغت شامل علم بیان، بدیع، معانی است و مباحث کنایه، مجاز تشبیه، تمثیل، مجاز از جمله مباحثی است که در علم بیان مطرح می‌شود.

کنایه

کنایه در لغت، به معنای«پوشیده سخن گفتن است» (*معانی و بیان*، ص۲۱۰) و در اصطلاح، ترکیب یا جمله‌ای است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد. به عبارتی، کنایه ذکر مطلبی و دریافت مطلبی دیگر است (*معانی بیان*، ص۷۹). در قرآن کریم تعابیر کنایی زیادی به کار رفته است که معانی کنایی آنها، در لسان روایات به بیان شده است:

۱. به عنوان مثال، در آیه ﴿**أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ...**﴾ (روم/۹)،[۱] در روایتی از امام صادق علیه السلام از این آیه پرسیده شد، ایشان فرمودند که این آیه به معنای أولم ینظروا فی القرآن (*الخصال*، ج۲، ص۳۹۶) است؛ یعنی چرا به تلاوت قرآن نمی‌پردازید. سیر در زمین کنایه از خواندن و نگاه کردن در قرآن گرفته شده است.

۲. همچنین تعبیر «**أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَرِ**»، در آیه ﴿**وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ**﴾ (ص/۴۵)،[۲] کنایه از صاحبان قدرت و توان (توانمند) در عبادت و صبر هستند (*تفسیر القمی*، ج۲، ص۲۴۲). به عبارت دیگر، این انبیا در طریق طاعت خدا و نیکی رساندن به مردم و در بینایی و تشخیص و اعتقاد و عمل به حق بسیار قوی بودند (*المیزان*، ج۱۷، ص۳۲۲).

۳. یا تعبیر ﴿**لَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ**﴾ (محمد/۴)[۳] کنایه از این است که اعمالشان از بین نمی‌رود و به تعبیر ابن عباس باطل نمی‌شود (*شواهد التنزیل فی قواعد التنزیل*، ج۲، ص۲۴۳).

---

۱. آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند، و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند، و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. بنا بر این، خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، لیکن خودشان بر خود ستم می‌کردند.

۲. و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یادآور.

۳. کسانی که در راه خدا کشته شدند، هرگز اعمالشان را ضایع نمی‌کند.

۴. خداوند در سوره مبارکه مدثر خطاب به حضرت رسولﷺ می‌فرماید: «وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ» (مدثر/۴). ابن عباس ذیل این آیه روایتی دارد، می‌گوید:

در لسان عرب از گناه نکردن تعبیر به طهارت لباس می‌شود (*الدر المنثور*، ج۶، ص۲۸۱).

تعبیر سَنَسِمه علی الخُرطوم تعبیری است کنایی؛ کنایه از خفت و خواری و ننگ، و این تعبیر در میان عرب رایج بوده است؛ چنان که عرب در باره کسی می‌گوید قد وسمه میسم سوء، مقصودش این است که به او لکه ننگ و عار چسبیده و از او جدا نمی‌گردد. در روایتی از امام باقرعليه‌السلام داریم زمانی که عذاب خدا برسد آن همان نشانه‌ای است که به کافران زده می‌شود (*نور الثقلین*، ج۵، ص۳۹۵).

مجاز

مجاز در لغت از ریشه «جاز المکان» یا «جوز» گرفته شده است؛ یعنی از آنجا عبور کرد و گذشت و مجاز یعنی محل عبور و معبر (*مفردات*، ص۲۱۱). از نظر اصطلاحی هم، به کلمه‌ای که در غیر معنای حقیقی و لغوی خود به کار رود، گویند که البته باید یک علاقه میان معنای لغوی و مجازی وجود داشته باشد.

ذیل آیه ﴿...فَإِنَّ اللهَ يُضِلُّ مَن يَشَاء وَيَهْدِي مَن يَشَاء...﴾، امام حسن عسکریعليه‌السلام می‌فرمایند:

قلنا: فعلى مجاز هذه الآية يقتضي معنيين: أحدهما: أنه إخبار عن كونه تعالى قادرا على هداية من يشاء و ضلالة من يشاء، و لو أجبرهم على أحدهما لم يجب لهم ثواب، و لا عليهم عقاب، على ما شرحناه. و المعنى الآخر: أن الهداية منه: التعريف كقوله تعالى:وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى و ليس كل آية مشتبهة في القرآن كانت الآية حجة على حكم الآيات اللاتي امر بالأخذ بها و تقليدها، و هي قوله: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ الآية، و قال: فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» (*الاحتجاج*، ج۲، ص۴۵۳).

۲. «وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ»، کلمه« اذن» در اصل لغت، به معنای اجازه دادن نیست، بلکه به معنای گوش دادن است. گوش دادن را هم که «اذن» نامیده‌اند، تعبیری است مجازی از انقیاد و اطاعت (*مفردات*، ص۷۰؛ *لسان العرب*، ج ۱۳، ص۱۰)؛ همان طور که در کلام ابن عباس نیز این معنا آمده است:

أَذِنَتْ قال أطاعت وَ حُقَّتْ قال حققت بالطاعه (*الدر المنثور*، ج۶، ص۳۲۹).

۳. در باره آیه ﴿وَجَاء رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ (فجر/۲۲) امام رضاعليه‌السلام می‌فرماید:

إن الله ـ عز و جل ـ لا يوصف بالمجيء و الذهاب، تعالى الله عن الانتقال، إنما يعني بذلك «و جاء أمر ربك و الملك صفا صفا» (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۶۵۶).

که در اینجا مراد از آمدن، آمدن حقیقی نیست؛ همان طور که در کلام امام پیداست، به معنای آمدن امر خداوند است.

۴. همچنین در آیه ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾، عده‌ای با توجه به این آیه، مسأله رؤیت خداوند را مطرح کرده‌اند؛ در حالی که آیه معنای مجازی دارد و در کلام امام رضا علیه السلام آمده است:

> این صورت‌ها درخشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش بوده است (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۵۳۸).

و در روایت دیگری آمده آنها به نور پرودگارشان می‌نگرند.

بیان توسیعی

شکی نیست که جانمایه تدبر و فهم قرآن کریم بر مبنای الفاظ است و قرآن برای کسانی قابل فهم و استناد است که با واژگان قرآن آشنایی داشته باشند و اساس استنباط را بر روابط معنایی آن قرار دهند، اما مدار فهم معانی، کدام است؟ معانی که در زمان نزول رایج بوده یا می‌تواند اعم از آن باشد؟ مشهور در میان مفسران کلام وحی، آن است که باید هنگام فهم قرآن، معانی واژه‌ها را بر اساس آنچه در عصر نزول استعمال شده، مبنا قرار داد و بیشتر از آن پیش نرفت. اما کسان دیگری گفته‌اند که اگر واژه هیچ نوع ظرفیت توسعه معنا را نداشته باشد و شمول معنایی به خود نگیرد، محدود در همان چیزی می‌شود که مخاطبان عصر نزول فهمیده‌اند و برداشت‌ها به حساب تغییر در معنا تلقی می‌گردد. اما اگر واژه در ساختار استعمالش چنین ظرفیتی دارد و توسعه معنا را به لحاظ مفهوم یا مصداق می‌توان به حساب شمول معنایی گرفت، دلیلی ندارد که فهم معانی محدود به فهم مخاطبان عصر نزول به ویژه صحابه و تابعین شود و سلف صالح مبنای فهم قرآن قرار گیرد، می‌توان معنا را بر مبنای ظرفیت پذیری چند معنایی قرار داد که شواهد کلامی و قراین و بافت کلام با آن مساعدت می‌کند. به نظر می‌رسد که کلمات و آیات قرآن قرآن قابل حمل بر چندین معنا است. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

لایکون الرجل فقیهاً کل الفقه حتی یری للقرآن وجوهاً کثیرة.

منظور از وجوه نظام چند وجهی و توسعه معنوی الفاظ قرآن است که در معانی بسیار به کار گرفته شده است. یا از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده: «**القرآن حمال ذو وجوه**». و روایات بسیار دیگری که به این مضمون رسیده و همگی در اثبات چند معنایی بودن و داشتن ظرفیت توسعه کلام الهی است. از طرفی، کتاب‌های بسیاری در باره معانی القرآن نوشته شده و این چند وجهی بودن زبان نشان داده شده است. از معروف‌ترین این کتاب‌ها *معانی القرآن* علی بن حمزه کسایی، ابو عبیده معمر بن سلام (م۲۱۰ق)، یحیی بن زیاد فراء (م۲۰۷ق)، محمد بن یزید مبرد (م۲۸۵ق)، ابو العباس ثعلب (م۲۹۱ق)، اخفش (م۲۱۱ق)، ابن کیسان (م۲۹۹ق)، ابن انباری، ابو علی فارسی،

زجاج (م۳۱۱ق)، ابو جعفرنحاس (م۳۳۸ق) و دیگران است. این کتاب‌ها همگی کاوش در معانی قرآن و نشان دادن لایه‌های آن است؛ لایه‌هایی که حتی برخی از آنها در عصر نزول فهمیده می‌شده است.

با این مقدمه می‌توان گفت بیان توسیعی یا همان توسعه معنا یکی دیگر از روش‌های معصومان علیهم‌السلام در تبیین یک واژه است که به مراتب فراتر از توصیف‌های معمولی است. در این گونه از واژه شناسی‌ها معصومان علیهم‌السلام معنای جدید به واژه دادند که قبل از آن چنین معنایی کاربرد نداشته است. بارزترین مثال برای این شیوه، معنایی است که برای واژگان مهاجر، مؤمن، مسلم، عالم، شرب الهیم، و..در لسان معصومین به کار رفته است.

۱. در ذیل آیه ﴿**أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ في كِتابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُهاجِرينَ...**﴾ (احزاب/ ۶)، روایتی از علی بن ابی طالب علیه‌السلام آمده است:

لا يقع اسم الهجرة على أحد، إلّا بمعرفة الحجّة فی الأرض فمن عرفها و أقرّ بها، فهو مهاجر» (*کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج۵، ص۵۲۲).

و در روایتی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَات... (*بحار الأنوار*، ج۶۴، ص۳۵۸).[۱]

الهِجْرَةُ و الهُجْرَةُ: در اصل به معنای الخروج من أَرض إِلى أَرض به معنای (خروج) رفتن از سرزمینی به سرزمین دیگر است (*لسان العرب*، ج۵، ص۲۵۱)، ولی به نظر می‌رسد که این لغت تبدیل به یک اصطلاح شده است و در عرف مسلمان، وقتی مهاجران گفته می‌شود، همه می‌دانند که مراد افرادی هستند که همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه به مدینه آمدند و قرآن این هجرت را یک ارزش دینی به حساب می‌آورد؛ اما پیامبر به دوری از بدی‌ها و علی بن ابی طالب علیه‌السلام به شناخت حجت حق تأکید دارند. آنچه در این روایات آمده، معنایی فراتر از همه معانی است در واقع، معنایی بسیار خاص است و شامل همه افراد در همه زمان‌ها می‌شود؛ یعنی فردی می‌تواند همراه حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه به مدینه آمده باشد، ولی او را به حقیقت کلمه نشناسد. ممکن است کسی مثل اویس قرن حتی برای یک بار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را ندیده باشد، ولی عارف به مقام شامخ حضرتش باشد و چه بسیار افرادی که در زمان ائمه معصوم علیهم‌السلام آنها را نشناختند و از در تخاصم و دشمنی با آنها برآمدند.

علامه مجلسی در شرح روایت نوشته است: این مهاجرت فقط منحصر به آن افراد در آن شرایط خاص نمی‌شود، بلکه شامل هرکسی که از بدی‌ها دوری کند، می‌شود؛ هرچند که

۱. مهاجر کسی است که از بدی‌ها دوری کند و آنچه را خدا حرام کرده است ترک کند.

آن مهاجرین نیز از بدی‌ها و کفر دوری کردند و شهرشان را ترک گفتند (*بحارالأنوار*، ج۶۴، ص۳۵۸).

۲. یا در باره مؤمن گفته شده که مؤمن کسی است که مؤمنان او را بر جان و مالشان امین می‌دانند و مسلم کسی است که مردم از دست و زبانش در امان باشند.

۳. همچنین در باره واژه «عالِم» در آیه ﴿...**إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ**﴾ (فاطر/۲۸)[1] امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

يعني بالعلماء من صدق فعله قوله، و من لم يصدق فعله قوله فليس بعالم (*الکافی*، ج۱، ص۲۸).

در حالی که عالم در مقابل جاهل، به کسی گفته می‌شود که از دانش خاصی برخوردار باشد. حضرتش فرمودند: عالم کسی است که فعلش سخنان او را تصدیق کند و کسی که کار او سخنش را تصدیق نکند، عالم نیست. پس ممکن است کسی از دانش خاصی برخوردار باشد، ولی آن دانش بر روی رفتار و افعالش تأثیر نگذاشته باشد و ممکن است کسی دانش نداشته نباشد، ولی عامل به آنچه که می‌داند باشد. این شخص در لسان امام عالم محسوب می‌شود.

۴. نمونه دیگر معنایی است که در باره واژه «شُربَ الهیم» در آیه ﴿**فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ**﴾ (واقعه/۵۵) ارائه شده است. در روایت آمده که از امام صادق علیه‌السلام در باره کسی که با یك نفس آب می‌نوشد سؤال شد، فرموند: «باکی ندارد»، (راوی گوید) گفتم: مردم گویند این شرب الهیم است، فرمود: «شرب الهیم آن است که نام خدا بر آن نبرند» (*بحارالانوار*). این معنا شامل هر نوشیدنی و خوردنی می‌شود که نام خدا بر آن نبرند؛ حال می‌خواهد اندکی از آن نوشیدنی را بنوشد یا این که مقدار زیادی از آن بخورد؛ چون نام خدا برآن برده نشده شرب الهیم است.

می‌دانیم که هیم (بر وزن میم)، جمع هاؤم به معنای بیماری عطش است که به شتر عارض می‌شود. شتر در اثر این بیماری آن قدر آب می‌نوشد که می‌میرد. به عبارتی، دچار بیماری استسقا شده است. آنچه که امام بیان کردند، از دایره لفظ خارج است و امام معنای کلام را توسعه داده است.

۵. مثال دیگر، در باره آیه ﴿**فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ**﴾ (عبس/۲۴) است که در معنای آیه روایتی از صادقین علیهماالسلام با این شکل وارد شده است: نگاه کند به منبع علمش و ببیند که علمش را از که می‌گیرد.

۶. نمونه دیگر، واژه رجس است که در دید لغویون این واژه به معنای پلیدی و ناپاکی است و در روایتی از امام صادق علیه‌السلام در ذیل آیه ﴿**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**﴾

۱. از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند. آری، خدا ارجمندِ آمرزنده است.

(احزاب/ ۳۳)، به معنای شک آمده است (*کنزالدقائق و بحرالغرائب*، ج۵، ص۳۷۹). نیز در روایتی از حضرت رسول ﷺ به معنای آفات و گناه به کار رفته است (*تفسیر فرات کوفی*، ج۱، ص۳۴۰). روایات در این باب در کتب روایی شیعه بسیار است که از آوردن همه آنها خودداری کردیم.

تأویل

در این گفتار تأویل جزء توسعه معنایی شمرده شده است. در این جا نمونه‌هایی از تأویل در کلام ائمه را ذکر می‌کنیم. می‌دانیم که مرتبه‌ای از حقایق قرآن ـ که فراتر از تفسیر است ـ تأویل قرآن است. تأویل در عرف قرآن به معنای عاقبت امر، ارجاع به حقیقت شئ، تعبیر خواب به کار رفته است (*علوم قرآنی*، ص۲۷۴). و در نظر برخی از مفسران قدیمی به همان معنای تفسیر به کار رفته است؛ اما در دوران متأخر به برداشت‌هایی از قرآن اطلاق می‌شود که تناسبی با ظاهر لفظ ندارد (همان). از این رو، تأویل قرآن به معنای برگرداندن کلام از معنای ظاهری به معنایی است که گاه شاهد و قرینه کافی برای آن در لفظ وجود ندارد. به عبارتی، می‌توان از بیان تأویلی به بیان باطنی نیز تعبیر کرد.

۱. به عنوان نمونه‌ای از بیان باطنی می‌توان به تبیین واژگان در آیه ﴿**وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ**﴾ (سبا/۱۸) اشاره کرد. در روایتی که از امام باقر علیه‌السلام وارد شده که مراد از قرای مبارکه اهل بیت علیهم‌السلام، قرای ظاهری واسطه میان مردم و اهل بیت علیهم‌السلام (حاملان حدیث) و مراد از سیر، علم و دانش است (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۵۱۷).[۱] علامه طباطبایی بعد از ذکر این روایت، می‌نویسد:

> این نوع برداشت، از مقوله تفسیر خارج است و در حوزه معنای باطنی قرآن جای می‌گیرد (*المیزان*، ج۱۶، ص۳۸۶).

۲. در ذیل آیه ﴿**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ**﴾ (ملک/۳۰)، روایتی را علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل می‌کند که به ایشان گفتم تأویل این آیه چیست، حضرت فرمودند:

> **إذا فقدتم إمامكم فلم تروه فماذا تصنعون؟** (همان، ج۵، ص۴۴۹).

همان طور که دیده می‌شود، مثال امام در جامعه مثل آب است. حیات معنوی وجود انسان وابسته به وجود امام است. همچنین در روایتی از امام باقر علیه‌السلام از ماء به امام و از غور به غیبت امام از جامعه تأویل شده است. ایشان بعد از بیان این تأویل فرمودند:

---

۱. قال: وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بارَكْنا فِيها، أي جعلنا بينهم و بين شيعتهم القرى التي باركنا فيها قُرى ظاهِرَةً، و القرى الظاهرة: الرسل، و النقلة عنا إلى شيعتنا، و فقهاء شيعتنا إلى شيعتنا. و قوله تعالى: «وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ»، فالسير مثل للعلم.

به خدا قسم تأویل این آیه هنوز ظاهر نشده و ناگزیر روزی فرا خواهد رسید (*کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج۱۳، ص۳۶۷).

۲. آنچه که در باره حروف مقطعه در لسان روایات بیان شده است، بیشتر مبین تأویل و مفهوم باطنی آیه است؛ به عنوان مثال، در ذیل آیه ﴿**ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ**﴾ (صاد/۱) آمده است:

صاد چشمه‌ای است که از زیر عرش بیرون می‌آید و همان چشمه‌ای است که پیامبر زمان عروج به آسمان با آب آن وضو گرفت.

۳. در آیات ﴿**أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ**﴾ (بلد/۸ و ۹) روایتی از امام صادق علیه السلام گویای این مطلب است که عین، رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ لسان، امیرالمؤمنان؛ و شفتین حسنین علیهما السلام هستند (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۶۶۴).

پر واضح است که این روایت تأویلی است.

بیان مصداقی

بسیاری از روایات تفسیری در مقام بیان مفهوم نیستند، بلکه بدون این که مفهوم آیه را به موردی خاص منحصر کنند، نمونه‌های پنهان و آشکار یا مورد اختلاف را ذکر کرده‌اند. در بسیاری از روایات تفسیری ـ که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وارد شده، آنان به معرفی مصادیقی پرداختند که آیه نسبت به آنان شمولیت دارد. این گونه از بیان را بیان مصداقی گویند (*قرآن کریم از منظر اهل بیت*، ج۲، ص۱۶۲). در این که آیا مصادیق یک آیه شمولیت آیه را از بین می‌برد یا نه، میان علمای تفسیر و حدیث اختلاف نظر وجود دارد. مشهور نظر علمای تفسیر در بحث اسباب نزول این است که:

العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب (*مناهل العرفان فی علوم القرآن*، ج۱، ص۱۱۸ ـ ۱۲۲).

با همین توضیح می‌توان گفت معرفی مصادیق برخی از آیات امر مهمی است که در درجه اول مورد توجه پیامبر و سپس ائمه واقع شده است. خود بیان مصداقی را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد:

۱. بیان مصادیق کلی و قابل تعمیم

این مصادیق، گر چه در حد خود کلی هستند، ولی نسبت به مفهوم آیه دایره شمولشان محدودتر و عینی‌تر است و می‌توانند در فهم آیات به کمک انسان آیند. در زیر به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

در ذیل آیه ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ...﴾ (نجم/۳۲)[1] روایتی را حضرت عبدالعظیم حسنی، از امام جواد علیه السلام و ایشان از اجدادشان علیهم السلام نقل می‌کنند که: روزی عمر بن عبید بر امام صادق علیه السلام وارد شد و پس از تقدیم سلام، نشست و آیه شریفه ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ﴾ را تلاوت کرد و ساکت ماند. امام پرسید: چه چیزی تو را به سکوت وا داشت؟ عرض کرد: میل دارم گناهان کبیره در قرآن را بشناسم. امام صادق علیه السلام فرمودند: آری ای عمر، بزرگ‌ترین گناه کبیره شرک به خداستغ زیرا که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ﴾ (نساء/۴۸) **و يقول ـ عز و جل ـ:** ﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ﴾ (مائده/۷۲). و پس از شرک، بزرگ‌ترین گناه نامیدی از رحمت خداست؛ به دلیل این آیه: ﴿وَلاَ تَيْأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ (یوسف/۸۷). پس از آن، ایمنی از مکر الهی؛ چرا که خدا می‌فرماید: ﴿فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ﴾ (اعراف/۹۹)؛ بعد آن، عقوق والدین؛ چرا که قرآن می‌فرماید: ﴿وَ بَرًّا بِوالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيًّا﴾؛ بعد آن، کشتن کسی که خدا ریختن خونش را جز به حق حرام کرده است: «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها»، بعد از آن، نسبت دادن زنا به زن مسلمان: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ﴾؛ بعد، خوردن مال یتیم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً﴾؛ بعد، فرار از جنگ: ﴿وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ﴾؛ بعد، خوردن ربا: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلَّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ﴾. **و يقول الله ـ عز و جل ـ:** ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ﴾؛ سحر: ﴿وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ﴾؛ زنا: ﴿وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً إِلا مَنْ تابَ﴾؛ دروغی که گوینده‌اش را به زشتی و بدکاری فرو برد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَ أَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلًا أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ﴾؛ خیانت در اموال مسلمین: ﴿وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ﴾؛ ندادن زکات واجب: ﴿يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾؛ شهادت دورغ و کتمان شهادت: «وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»؛ شراب خواری، ترک عمدی نماز یا فریضه‌ای از فرایض، به خاطر این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله: «**من ترك الصلوة متعمداً فقد بریء من ذمة الله و ذمة رسوله** صلی الله علیه و آله»؛ شکستن عهد و قطع کردن رحم: «أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ». حضرت فرمودند: در این هنگام، عمر از محضر امام صادق علیه السلام بیرون رفت؛ در حالی که گریه می‌کرد و می‌گفت: هر کس به رأی خود بگوید و با شما در فضل و دانش منازعه کند، هلاک

۱. آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاری‌ها، جز لغزش‌های کوچك، خودداری می‌ورزند.

گردیده است (*نورالثقلین*، ج۵، ص۱۶۰). در این حدیث امام پانزده گناه را جزء گناهان کبیره در قرآن معرفی کرده است و در مورد آنها به آیه‌ای از قرآن استدلال نموده است.

۲. مصادیق جزئی و غیر قابل تعمیم

ذکر مصداق جزئی بیانگر اختصاص آیه به مصداق خاص نیست، بلکه برای آن معنا جنبه بیان مصداق کامل دارد و در بعضی موارد هم بیانگر اختصاص آیه به آن مورد خاص است.

ذکر مصداق کامل برای مفهوم آیه

آیه می‌تواند مصادیق گوناگونی داشته باشد، ولی یکی از مصادیق در آن ویژگی بارزتر است: ۱. به عنوان مثال، در ذیل ﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ**﴾ (لقمان/۸)، روایتی از امام صادق علیه السلام آمده و مصداق اکمل کسانی را که ایمان آوردند امیرمؤمنان علیه السلام و شیعیان او معرفی می کند (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۶۲۶).

۲. مصداق اکمل و اتم کسانی که دارای علم هستند و به عبارت دیگر، عالم هستند. با توجه به روایت امام صادق علیه السلام در ذیل آیه ﴿**بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...**﴾ (عنکبوت/۴۹)،[1] ائمه اطهار و در تعبیری دیگر ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۳۲۸).

۳. یا در آیه ﴿**قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا**﴾ (شمس/۹)، کسی نفس خویش را تزکیه کرده و به رستگاری رسیده است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: امام علی علیه السلام است (*تفسیر فرات*، ج۱، ص۵۶۴).

۴. یا در آیه ﴿**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**﴾ مصداق اتم نفس مطمئن علی بن ابی طالب علیه السلام و در بعض روایات، حسین بن علی علیه السلام بیان شده است (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۶۵۷).

اختصاص آیه به مصداق خاص

یعنی آیه تنها یک مصداق دارد و در طول زمان هم قابل تطبیق بر دیگر افراد نیست. در زیر به چند نمونه اشاره می‌کنیم: آیه‌ای که خیلی مورد بحث مفسران شیعه و سنی قرار گرفته است تا مصادیق آن مشخص شود، آیه تطهیر در سوره مبارکه احزاب است.[2] عده‌ای می‌گویند که اهل بیت، شامل همه خاندان پیامبر، اعم از همسران و خویشاوندان سببی و نسبی ایشان می‌شود، ولی شیعه با توجه به روایات وارده، مصادیق آیه را منحصر در چندین تن می‌داند و آنها عبارت‌اند از: امام علی علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و دیگر ائمه علیهم السلام از ولد امام حسین علیه السلام.

---

۱. بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم [الهی] یافته‌اند.

۲. احزاب/۳۳: إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً.

این روایات حتی از طریق سنی هم نقل شده است که بعد نزول آیه شریفه پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به مدت چندین ماه به درب خانه حضرت زهرا رفته و آنها را با لفظ اهل بیتی خطاب می‌کرد تا همگان مصادیق خاص آن را بدانند. در تفسیر روایی *البرهان فی تفسیر القرآن*، ۷۲ روایت ذیل این آیه وارد شده که مصادیق آن را بیان کرده است (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۴۴۳).

مصادیق آیات اولوالامر، مباهله، آت ذی القربی حقه، تنها منحصر در ائمه اطهارعلیهم‌السلام، تعبیر انفسنا امام علی‌علیه‌السلام، نساءنا حضرت زهراعلیهاالسلام و ابناءنا نیز حسنین‌علیهماالسلام هستند.

۳. جری و تطبیق

جری و تطبیق اصطلاحی است که از احادیث ائمه،، اخذ شده است. ظاهراً اول کسی که این اصطلاح را در تفسیر به کار گرفته مفسر عالی قدر مرحوم علامه طباطبایی است. وی در ابتدای تفسیر *المیزان* بحث کوتاهی در باره جری فرموده و موارد جری در آیات را به آن ارجاع داده است (*المیزان*، ج۱، ص۴۱). علامه در تفسیر خود تصریح می‌کند که این اصطلاح مأخوذ از روایات است و می‌گوید:

> روایتی که موجب پیدایش این اصطلاح در علوم قرآن شده، در *تفسیر العیاشی*، از امام محمد باقرعلیه‌السلام نقل شده است: فضیل بن یسار می‌گوید از امام در باره این روایت که می‌فرماید: «**مافی القرآن آیة إلّا و لها ظهر و بطن و ما فیها حرف إلّا وله حدّ مطّلع**» پرسیدم و گفتم: منظور از این که قرآن ظهر و بطنی دارد، چیست؟ امام فرمود: ظاهر قرآن تنزیل آن است و باطنش تأویل آن، بخشی از آن گذشته و بخشی هنوز نیامده است: «**یجری کما یجری الشمس و القمر**» (*کتاب التفسیر*، ج۱، ص۱۱) قرآن به موازات حرکت خورشید و ماه ساری و جاری است، و هر روز تازه و با طراوت است (*المیزان*، ج۱، ص۴۱ ـ ۴۲).

اصطلاح «جری» از کلمه «یجری» در این روایت اخذ شده و معنای آن تطبیق یا بیان مصداقی از مصادیق است. علامه طباطبایی می‌فرماید:

> روش ائمه‌علیهم‌السلام این بوده است که آیاتی از قرآن را بر مواردی قابل انطباق منطبق می‌کردند؛ گر چه از مورد نزول آیه خارج باشد، این کار موافق با اعتبار عقلا نیز هست (همان).

جری و تطبیق در لغت و اصطلاح

واژه جری در اصل به معنای حرکت منظم و دقیق در طول مکان است؛ مثل جریان آب یا کشتی در دریا یا جریان خورشید (*التحقیق فی کلمات القرآن*، ج۲، ص۷۷). البته اکثر لغویون قید حرکت در مکان را ذکر نکرده‌اند (*مفردات*، ص۱۹۴؛ *العین*، ج۶، ص۱۷۴).

تطبیق در اصل، به معنای قرار دادن چیزی بر روی چیز دیگر است؛ به طوری که آن را بپوشاند و مساوی یکدیگر باشند (*ترتیب مقاییس اللغه*، ص۵۶۸).

جری در اصطلاح به انطباق ظاهر قرآن (واژگان یا جمله‌ها) ـ که مفهومی عام، کلی یا مطلق است ـ بر مصادیق جدید ـ که در طول اعصار، نسل‌ها و مکان‌ها پدید می‌آید ـ گفته می‌شود. پس ممکن است که آیه قبلاً در مورد شخص یا واقعه خاصی نازل شده باشد و قاعده جری از جمله مباحثی است که باعث توسعه در مصادیق آیه می‌شود («تجلی جاودانگی قرآن در قاعده جری و تطبیق»). در زیر چندین مثال می‌آوریم تا مفهوم این تعبیر روشن‌تر شود:

۱. در ذیل آیه ﴿**وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى**﴾ (نجم/۵۳)، ابی بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم که مراد از این قول خدای تعالی چیست ﴿**وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى**﴾؟ فرمودند: آنها اهل بصره هستند: «**هم أهل البصرة، هی المؤتفكة**». به ایشان گفتم که مراد از این کلام چیست «**وَ الْمُؤْتَفِكاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ**»؟ ایشان فرمودند: آنها قوم لوط هستند: «**أولئك قوم لوط، ائتفكت عليهم، أی انقلب عليهم**» (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۲۰۹). علی بن ابراهیم نیز می‌گوید:

مراد از «**وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوى**» اهل بصره هستند؛ به دلیل این قول امیرمؤمنان علیه‌السلام که خطاب به مردم بصره فرمودند: «**يا أهل المؤتفكة، يا جند المرأة، و أتباع البهيمة، رغا فأجبتم، و عقر فانهزمتم، ماؤكم زعاق، و أديانكم رقاق، و فيكم ختم النفاق، و لعنتم على لسان سبعين نبياً، إن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أخبرنی أن جبرئيل علیه‌السلام أخبره أنه طوى له الأرض، فرای البصرة أقرب الأرضين من الماء، و أبعدها من السماء، و فيها تسعة أعشار الشر و الداء العضال، المقيم فيها بذنب، و الخارج منها [متدارك] برحمة [من ربه]، و قد ائتفكت بأهلها مرتين، و على الله [تمام] الثالثة، و تمام الثالثة فی الرجعة**» (*تفسیر القمی*، ج۲، ص۳۳۹).

در *تفسیر نمونه*، ذیل همین آیه ایشان روایت مذکور را آوردند و آن را از باب تطبیق گرفتند، نه تفسیر (*تفسیر نمونه*، ج۲۲، ص۵۷۱).

بیان غایی

بسیاری از معارف و آموزه‌های دینی به گونه‌ای است که در صورت اعتقاد یا عمل به آنها نتیجه‌ای برای معتقدان یا عاملان آن حاصل می‌شود. از این نتیجه می‌توان تعبیر به غایت کرد. در معناشناسی برخی از واژگان این نتیجه حاصل می‌شود که ائمه به غایت آن توجه داشتند.

۱. به عنوان مثال، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام درباره توکل چنین آمده است:

> **جعل التّوكل مفتاح الإيمان، و الإيمان قفل التّوكّل، و حقيقة التّوكل الإيثار، و أصل الإيثار تقديم الشّیء بحقّه** (*کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج۴، ص۷۷).

در نهایت، این نتیجه حاصل می‌شود که امام هدفشان این بوده که توکل در واقع مقدم داشتن چیزی است. وقتی توکل صورت می‌گیرد، در واقع، خدا مقدم برهمه امور دانسته شده است.

۲. مثال دیگر در باره واژه عقل است که در روایت آمده از امام صادق(ع) سؤال شد: عقل چیست؟ ایشان فرمودند:

ما عبد به الرحمن. و اکتسب به الجنان (*کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج۱، ص۴۰۸).[۱]

بیان تصویری

گاه در توضیح برخی از واژگان، بیان تفسیری با ارائه صورت تجسمی و نموداری از مفهوم آن واژه همراه شده است. به این نوع از توضیحات می‌توان بیان تصویری نام نهاد که در روایات اهل بیت(ع) به چشم می‌خورد.

به عنوان مثال، در روایتی ذیل آیه ﴿**وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ**﴾ (ذاریات/۷)، حسین بن خالد از امام رضا(ع) نقل می‌کند که آن حضرت در تبیین واژه حبک فرمودند: یعنی زمین دور آسمان بافته شد و در همین حال انگشتان خود را در هم فرو برد و نشان داد. راوی می‌گوید که از امام پرسیدم: چطور آسمان دور زمین تنیده شده، در حالی که خدا می‌گوید: ﴿**...رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...**﴾ (رعد/۲). امام فرمودند: سبحان الله! آیا نمی‌فرماید: «**بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها**»، گفتم: آری. فرمودند: پس آنجا ستون‌هایی است که شما نمی‌بینید. عرض کردم: این چگونه است؟ امام کف دست چپ خود را باز کرد و سپس دست راست خود را روی آن قرار داد و فرمود: این زمین دنیاست و آسمان دنیا مانند قبه‌ای روی آن است (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۵، ص۱۷۵).

نمونه دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، حدیثی از امام صادق(ع) ذیل آیه ﴿**وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا**﴾ (مزمل/۸) است. ایشان می‌فرمایند:

رغبت آن است که کف دو دست خود را به سوی آسمان بداری، و رهبت آن است که پشت دستهایت را به سوی آسمان بداری. و در گفتار خدای ـ عز و جل ـ: «**وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا**»، فرمود: تبتل، دعا کردن به یک انگشت است که بدان اشاره کنی؛ و تضرع، این است که با دو انگشت اشاره کنی و آن دو را حرکت دهی؛ و ابتهال، بالا بردن هر دو دست است و این که آنها را بکشی، و این موقع اشك ریختن است، و سپس دعا کن (*الکافی*، ج۲، ص۴۷۹).

بیان توصیفی

در این نوع از تبیین واژگان، ائمه به توصیف یک واژه پرداختند این نوع از روایات حجم قابل توجهی از روایات لغوی معصومین در توصیف یک واژه را تشکیل می‌دهند که این شیوه همان شیوه توصیف قرآن از یک واژه یا اشخاص است.

۱. عقل، آن چیزی است که به واسطه آن خدا پرستش می‌شود و بهشت با آن کسب می‌شود.

به عنوان مثال در ذیل آیه ﴿اللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً﴾ (غافر/۶۴) روایتی از امام عسکری علیه‌السلام داریم که عبارت زمین را برای شما مایه آرامش قرار داد را توصیف می‌کند. حضرت فرمودند: زمین را مناسب طبع شما و سازگار جسم شما قرار داد، نه داغ و سوزان که شما را بسوزاند، نه سرد و یخ تا شما را منجمد کند، و باد آن نه چنان خوشبو است که از آن سردرد بگیرید و نه آن چنان بذبو که شما را اذیت کند، و زمین نه همچون آب؛ نرم است که شما را غرق کند و نه آن چنان سخت که نتوانید در آن خانه بنا کنید و قبر حفر کنید، بلکه خداوند آن مقدار صلابت و سختی در ان نهاده که برای شما نافع بوده تا بتوانید خود و ساختمان‌هایتان را بر آن نگه دارید و در آن خاصیتی قرار داده تا برای خانه سازی و حفر قبر، منافع بسیار دیگر برای شما مناسب باشد پس بدین خاطر زمین را برای شما همچون بستر گردانیده است سپس فرمودند: و آسمان را بنایی ساخت مراد از بنا در این آیه سقف است، سقفی که ماه و آفتاب و ستارگانش را به خاطر منافع شما در حرکت و چرخش درآورده است (*کنزالدقائق*، ج۱، ص۲۵۳ ـ ۲۵۴).

۲. امام باقر در توصیف مرگ ذیل آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ می‌گوید: «**هو النّوم الّذی یأتیکم فی کلّ لیلة، إلّا أنّه طویل مدته لا ینتبه منه إلی یوم القیامة**» (صدوق و شیخ مفید، اعتقادات الإمامیة و تصحیح الاعتقاد، ج۱، ص۵۳) همان خواب است که هر شب شما را فرا می‌گیرد به جز این که مدت زمان مرگ زیاد است و کسی تا قیامت از آن بیدار نمی‌شود.

تبیین از طریق تمثیل

گاهی ائمه معصوم علیهم‌السلام با توجه به سطح درک مخاطب و آگاهی او به تفسیر آیات می‌پرداختند. در میان روایات تفسیری دیده می‌شود که گاهی ائمه به منظور آسان‌سازی و قابل فهم ساختن مفاد آیات در صدد تمثیل برآمدند و با ارائه مثال‌های ساده و عینی و ملموس، مفاهیم دشوار را به مخاطب منتقل ساختند که اینک نمونه زیر را از نظر می‌گذرانیم:

ذیل آیه ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (الرحمن/۲۷) روایتی از ابن عباس وارد شده که ابن عباس می‌گوید یک نفر یهودی از امام علی علیه‌السلام پرسید: روی خدا کجاست ؟ حضرت امیر به من فرمودند: ای ابن عباس، آتش و هیزمی بیاور! من آتش و هیزمی آوردم. حضرت هیزم‌ها را آتش زد. سپس فرمود: ای یهودی، روی این آتش کجاست؟ یهودی گفت: رویی برای این آتش نمی‌دانم. حضرت فرمود: خدای من عزیزتر و برتر از این مثل است؛ مشرق و مغرب از آن اوست. هرکجا رو کنی، همان‌جا روی خداست (*الخصال*، ص۵۹۷؛ *کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج۲، ص۱۲۵).

بیان کلامی و عقلانی واژگان

بیشتر این گونه روایات ذیل آیاتی که در باره اسما و صفات خداوند سخن می‌گویند، آمده است که امام یک تحلیل عقلانی از آنها ارائه کردند؛ به عنوان مثال، از امام جواد علیه السلام در باره آیه: ﴿**إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ**﴾ پرسیده شد، حضرت فرمودند: «**المجتمع علیه جمیع الألسن بالوحدانیة**» (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۱، ص۳۶۷).[۱] امام به این آیه استناد کردند: ﴿**وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ...**﴾ (زخرف/۸۷). یا در روایتی از امام رضا علیه السلام ذیل آیه ﴿**إِنَّ اللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ**﴾ (عنکبوت/۱۶)، می‌فرمایند: لطیف در باب خدا به معنای کمی و لاغری و کوچکی نیست، چنان که در خلایق است و لکن معنای لطف آن جناب، آن است که علم و قدرت و حکم او در همه چیز نفوذ کرده و در کوچك و بزرگ آن جاری و روان است و ممتنع است که او را ادراك نمایند؛ چون قول تو: لطف عنی هذا الامر؛ یعنی بامر فلانی پی نبردم. و لطف فلان فی مذهبه و قوله؛ یعنی کسی به مذهب و اعتقاد و طریقه فلانی پی نتواند برد. همین قول تو را خبر می‌دهد که عقل در آن به جهت دوری از فهم چشم فرو خوابانیده و آن را نمی‌بیند و به آنچه مطلوب است، نمي‌رسد و نهایت عمق و لطافت به هم رسانیده که وهم و خیال درك آن نمي‌تواند نمود. پس همچنین خدای تبارك و تعالی لطافت دارد از آن که او را به حد و اندازه درك نمایند یا او را به وصفی تعریف کنند و لطافتی که ما داریم، کوچکی و کمی است. پس این اسم ما را جمع نموده و معنا مختلف است (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۳۷۳؛ *التوحید*، ص۱۸۹).

نقد فهم دیگران

ائمه اطهار علیهم السلام افراد به لایه‌های باطنی آیات قرآن هستند و در بسیاری از مواقع کج فهمی و بد فهمی مردم از آیات را با استناد به دیگر آیات و روایات تصحیح نموده؛ به گونه‌ای که بعد از تفسیر آیات، همه تصریح به این نکته می‌کردند که خدا می‌داند رسالتش را در کجا قرار دهد؛ به عنوان مثال، در ذیل آیه ﴿**ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ**﴾ (فاطر/۳۲)، روایتی از ریان بن الصلت وارد شده، می‌گوید: امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو حاضر شد و در آن مجلس همه علما از بلاد خراسان و عراق حضور داشتند. مأمون از این آیه پرسید، علمای حاضر گفتند مقصود از آنان همه امت اسلامی است. مأمون گفت: ای أبو الحسن، تو چه می‌گویی؟ امام رضا علیه السلام فرمود: من هم عقیده آنها نیستم، بلکه می‌گویم که مقصود خدا همان عترت طاهره است. مأمون گفت: چگونه عترت مقصود است و امت مقصود نیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: اگر همه امت مقصود باشد، باید همه

۱. همه زبان‌ها بر وحدانیتش اجتماع دارند.

اهل بهشت باشند؛ چون خدا دنبالش فرماید برخی ظالم بنفس باشند و برخی میانه رو و بعضی سابق بالخیرات به اذن خدا و این همان فضل بزرگ است و سپس همه را در بهشت جمع کرده و فرمود به بهشت عدنی در آیند و دست بندهای طلا پوشند. بنا بر این وراثت مخصوص عترت طاهره است، نه دیگران. مأمون گفت عترت طاهره کیان‌اند؟ حضرت رضا فرمودند: هم آنها که خدا در قرآن وصفشان کرده و فرموده: همانا خدا می‌خواهد پلیدی را از شما خاندان ببرد و به خوبی پاکتان کند (*البرهان فی تفسیر القرآن*، ج۴، ص۵۴۹).

نتیجه

بیان مراد خداوند از آیات و ارائه تفسیر دقیق و متناسب با سطح درک مخاطب از مهم‌ترین وظایف ائمه در تفسیر قرآن محسوب می‌شود. ائمه به این موضوع حتی در تفسیر واژه‌های قرآنی هم دقت داشتند؛ به همین دلیل، گاهی معنایی که از یک واژه ارائه می‌کردند، فراتر از معنای لغوی واژه است و شامل تأویل، مصداق، توسعه معنا و... می‌شود.

کتابنامه

ـ **اصول الفقه**، محمدرضا مظفر، نجف: دارالنعمان، دوم، ۱۹۸۰م.
ـ **اعتقادات الإمامية و تصحيح الاعتقاد**، شیخ صدوق و شیخ مفید، قم: انتشارات کنگره شیخ مفید، دوم، ۱۴۱۴ق.
ـ **الاتقان فی علوم القرآن**، جلال الدین سیوطی، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ق.
ـ **الاضداد**، ابن الانباری محمد بن قاسم، بیروت: المکتبة العصریه، ۱۴۰۷ق.
ـ **الامالی**، شیخ صدوق، بیروت: انتشارات اعلمی، پنجم، ۱۴۰۰ق.
ـ **البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید**، احمد بن محمد بن عجیبه، تحقیق: عبدالله قرشی رسلان قاهره: انتشارات حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ق.
ـ **البرهان فی تفسیر القرآن**، سیدهاشم بحرانی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة موسسة البعثة تهران: انتشارات بنیاد بعثت، اول، ۱۴۱۶ق.
ـ **البرهان فی علوم القرآن**، بدرالدین زرکشی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
ـ **التحقیق فی کلمات القرآن**، حسن مصطفوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی چا، ۱۳۶۰ش.
ـ **الترداف فی الحقل القرآنی**، عبدالعال سالم مکرم، قاهره: عالم الکتب، اول، ۱۴۳۰ق.
ـ **الترداف فی القرآن الکریم**، محمد نورالدین المنجد، دمشق: دارالفکر، ۱۴۱۹ق.
ـ **التضاد فی القرآن الکریم**، محمد نورالدین المنجد، دمشق: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
ـ **التعریفات**، الجرجانی، علی بن محمد، به کوشش: ابراهیم الابیاری، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۵ق.
ـ **التفسیر و المفسرون**، محمدحسین ذهبی، بیروت: دارالقلم، بی تا.
ـ **الجدول فی اعراب القرآن**، محمد بن عبدالرحیم صافی، دمشق: دار الرشید مؤسسة الإیمان، ۱۴۱۸ق.
ـ **الحیاة**، محمد رضا حکیمی، ترجمه: احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.
ـ **الخصال**، علی بن محمد صدوق، قم: جامعه مدرسین، اول، ۱۳۶۲ش.
ـ **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**، جلال الدین سیوطی، قم: انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، بی چا، ۱۴۰۴ق.

ـ **الصحاح تاج اللغه و صحاح العربية**، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۴ق.
ـ **الظاهر اللغوية فی قرائت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب**، لیث اسعد عبدالحمید، عمان: دارالضیاء للنشر و التوزیع، ۲۰۰۹م.
ـ **العین**، خلیل بن احمد فراهیدی، قم: انتشارات هجرت، دوم، ۱۴۱۰ق.
ـ **الکافی**، محمد بن یعقوب کلینی، تهران: انتشارات اسلامیه، دوم، ۱۳۶۲ش.
ـ **الکتاب**، سیبویه، قم: ادب الحوزه، ۱۴۰۴ق.
ـ **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**، محمود زمخشری، بیروت: دار الکتاب العربی، دوم، ۱۴۰۷ق.
ـ **المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز**، ابی عطیه اندلسی، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، اول، ۱۴۲۲ق.
ـ **المحصول فی علم الاصول**، فخر رازی، به کوشش: طه جابر، بیروت: الرسالة، ۱۴۱۲ق،
ـ **المستصفی**، محمد الغزالی، مصر: المطبعة الامیریه، ۱۴۲۲ق.
ـ **المفردات فی غریب القرآن**، راغب اصفهانی، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دمشق: دارالعلم الدار الشامیة، اول، ۱۴۱۲ق.
ـ **المیزان فی تفسیر القرآن**، محمد حسین طباطبایی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، پنجم، ۱۴۱۷ق.
ـ **النهایه فی غریب الحدیث و الاثر**، ابن اثیر، تهران: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.
ـ **بحار الانوار الجامعه لدرر الاخبار الائمه الاطهار**، محمدباقر، انتشارات اسلامیه، تهران
ـ **بحر المحیط فی التفسیر**، اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، تحقیق صدقی محمد جمیل، دارالفکر، بیروت: ۱۴۲۰ق.
ـ **تاثیر علوم ادبی در فهم قرآن**، فلاحی قمی، محمد، موسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۹ش
ـ **تاج العروس من جواهر القاموس**، زبیدی، سید محمد مرتضی، تحقیق عبدالستار احمد فراج، دارالهدایة، بیروت لبنان، ۱۳۵۸.
ـ **تجلی جاودانگی قرآن در قاعده جری و تطبیق**، رضایی اصفهانی، محمد علی، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، پیاپی ۲۵، زمستان ۱۳۸۶.
ـ **ترتیب مقاییس اللغه**، ابن فارس، احمد بن زکریا، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، الحوزه العلمیة بقم مکتب الاعلام الاسلامی، قم: ۱۳۷۸.

- **تفسیر فرات کوفی**، فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تحقیق محمد کاظم محمودی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران: چاپ اول، ۱۴۱۰ ق
- **تفسیر نمونه**، مکارم شیرازی، ناصر، دارالکتب الاسلامیة، تهران: چاپ اول، ۱۳۷۴.
- **تهذیب اللغه فی فصح العربیه**، ازهری، محمد بن احمد، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، موسسه الصادق، تهران: ۱۳۸۲ق.
- **دروس فی علم الاصول**، صدر، سید محمدباقر، مؤسسه النشر الاسلامی، قم: ۱۴۱۰ق، الحلقة الاولی.
- **روح المعانی فی تفسیر القران العظیم**، آلوسی، سید محمود، تحقیق، علی عبدالباری العطیه، دار الکتب العلمیه، بیروت: چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- **روض الجنان و روح الجنان**، ابوالفتوح حسین بن علی رازی ، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی ـ دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
- **شرح المطول**، سعد الدین تفتازانی، قم: منشورات مکتبه داوری، بی‌تا.
- **شرح شافیه ابن حاجب**، استرآبادی، رضی الدین، دارالکتب العلمیه، بیروت: ۱۳۹۵ق.
- **شواهدالتنزیل فی قواعد التنزیل**، حسکانی، عبیدالله بن احمد، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق، ج۲، ص۲۴۳
- **شیعه در پیشگاه قرن و اهل بیت**، تهرانی، علی، کتابخانه مسجد حضرت ولی عصر، تهران: چاپ اول، ص۳۴۶
- **علل الشرایع**، صدوق، انتشارات داوری، قم: چاپ اول.
- **علوم قرآنی**، معرفت، محمد هادی، انتشارات التمهید، بی جا، ۱۳۸۵ ه.ش،
- **قرآن کریم از منظر اهل بیت**، ترابی، مرتضی، انتشارات مجمع جهانی اهل بیت، چاپ اول، ۱۳۸۹ش، ج۲، ص۱۶۲
- **کتاب التفسیر**، عیاشی، محمد بن مسعود، تحقیق سید هاشم محلاتی، انتشارات چاپخانه علمیه، تهران: ۱۳۸۰ق.
- **کشف الظنون عن أسامی الکتب و الفنون**، حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، دارالکتب العلمیه، بیروت –لبنان، ۱۴۱۳ق.
- **کنز الدقائق و بحر الغرائب**، مشهدی قمی، محمد بن محمد رضا، تحقیق حسین درگاهی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران: چاپ اول، ۱۳۶۵.
- **لغت نامه دهخدا**، دهخدا، علی اکبر، تهران: دانشگاه تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا.
- **مباحثی در فقه اللغه و زبان شناسی عربی**، عبدالتواب، رمضان، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، آستان قدس رضوی

ـ **مبادی‌العربیه**، شرتونی، رشید، انتشارات اساطیر، تهران: ۱۳۷۲ش،.
ـ **مجمع البحرین و مطلع النیرین**، فخرالدین طریحی، تحقیق: سید احمد حسینی، کتابفروشی مرتضوی، تهران: چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.
ـ **مجمع البیان**، فضل بن حسن طبرسی، با مقدمه: محمدجواد بلاغی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲ش.
ـ **مصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر**، احمد بن محمد فیومی، قم: دارالهجرة، ۱۴۲۴ق.
ـ **معانی الاخبار**، صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسین، اول، ۱۴۰۳ش.
ـ **معانی القرآن**، فراء، ابو زکریا یحیی بن زکریا، تحقیق: اخم یوسف نجاتی، مصر: دار المصریه للتألیف و الترجمه، بی‌تا.
ـ **معانی بیان**، جلیل تجلیل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ش.
ـ **معانی و بیان**، جلال الدین همایی، تهران: نشر هما، سوم، ۱۳۷۴ش.
ـ **معجم الفروق اللغویه الحاوی لکتاب ابی هلال العسکری و جزء أ من کتاب السید نور الدین الجزایری**، ابوهلال عسکری، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
ـ **مفاتیح الغیب**، محمد بن عمر فخر رازی، بیروت: دار احیاء تراث العربی، سوم، ۱۴۲۰ق.
ـ **مفردات القرآن**، حمید محمدی، قم: دارالعلم، دوم، ۱۳۸۱ش.
ـ **مقدمه‌ای بر تاریخ قرائات قرآن کریم**، عبدالهادی فضلی، ترجمه: سید محمد باقر حجتی، قم: انتشارات اسوه، سوم، ۱۳۷۸ش.
ـ **مناهل العرفان فی علوم القرآن**، عبدالعظیم زرقانی، بیروت: داراحیاء تراث العربی، بی تا.
ـ **موسوعه علوم اللغه العربیه**، یعقوب امیل بدیع، بیروت: دارالکتب العالمیه، اول.